

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

ترجمه ا. پویا

ت. برومند

درد واقعی است و درمان می خواهد

در نخستین مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک ایران - زیر پرچم اسلام نوگشته انقلابی - حکومتی غاصب و ستم پیشه ، حکومتی دست نشاندۀ امپریالیسم و کارگزار سیاست غارتگرانه و جنگ افروزانۀ آن ، سرنگون گشت . قدرت ، با پشتیبانی توده های میلیونی مردم و پیروی بی قید و شرطشان از رهبری ثابت قدم و سازش ناپذیر امام خمینی ، به دست نمایندگان سیاسی - مذهبی قشرهای سرمایه داری میانه حال و خرده بورژوازی ایران افتاد و اینک هشت ماهی از این دست - به دست گشتن انقلابی قدرت می گذرد .

باپرویزی انقلاب ، کوهی از مسائل و گره خوردگی های دشوار در برابر ملت ماسربرافراشت که حل آن مسائل و باز کردن آن گره ها همه به یکسان فوریت داشت : سرکوب بقایای ضد انقلاب ، خنثی کردن توطئه های امپریالیسم ، خلع ید اقتصادی و سیاسی سرمایه داری بزرگ و وابسته ، جلوگیری از فرار سرمایه ها ، به راه انداختن چرخهای اقتصاد ، تجدید سازمان ادارات ، پاکسازی و نوسازی ارتش و نیروهای انتظامی ، پاره کردن رشته های وابستگی سیاسی و نظامی با آمریکا و متحدانش ، پی ریزی برنامه های رشد صنعتی و کشاورزی ، مسئله زمین ، روابط کارگر و کارفرما ، تعمیم آموزش و پرورش ، تامین آزادیها ، رفع ستم ملی ، اعمال حاکمیت مردم در انواع شوراها و سازمانها و همچنین ده ها مشکل دیگر . همه این مسائل می بایست در جهت خواست توده های از بند رسته حل گردد ، و این جز به نیروی خود این توده ها و همکاری آگاهانه و سازمان یافته شان امکان پذیر نبود و نیست . درک عظمت کار و سنگینی بار وظیفه ایجاب می کرد که امکانات مادی و معنوی ملت بسیج گردد و همه نیروهای مثبت فردی و جمعی ، همه گروهها و احزاب رهسپر راه انقلاب ، در امر بازسازی جامعه و هدایت آن ناپایگاه آزادی و برابری و عدل انسانی در کشوری مستقل و پیشرفته و مرفه شرکت داده شوند . این چیزی بود که خصلت سراسری انقلاب ایران طلب می کرد . ولی آنچه در این هشت ماهه دیده شد آن بود که ، به نام امت اسلام و با مسکوت گذاشتن واقعیت وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در چار دیواری امت ، همه قدرت از سوی بخشی از نیروهای شرکت کننده در انقلاب - که انصافاً هم ، بر اثر شرایط معین سیاسی و مذهبی ، در آن لحظه تاریخی اکثریت بزرگی را تشکیل میداد - در چنگ گرفته شد و از همان آغاز ، تعصب بهانه انحصار قدرت گردیده راه بر همکاری داوطلبانه همه نیروها بر اساس برابری و تفاهم ناگزیر در سطح ملی بسته شد . این سرچشمه همه اشتباهات بود .

دیری نگذشت که آثار منفی يك چنین سیاستی که امر سراسر ملت را تابع باورها و منافع بخشی - اگرچه بزرگ - از آن می کند ظاهر گشت . سرخوردگی و احساس غبن و طغیان خشم ، وحدتی را که در اوج جنبش انقلابی توده ها برای سرنگونی رژیم به وجود آمده بود و می بایست مانند مردمک چشم حفظ شو: درهم شکست . نیروی یکپارچه انقلاب ، حتی با تهدید توصل به زور ، به دو بخش تقسیم گردید که اگر اکثریت خردکننده عدلی به یکی مشروعیت ظاهراً دموکراتیک در امر حکومت می داد ، کارآیی سازمانی ، تحرک ، قدرت تبییجی و احیاناً ایده نولوژیکی از آن دیگری رقیبی سرسخت و چاره جو پدید می آورد .

از سوی دیگر ، انحصار قدرت به نام امت که باید گمانی تعصب آلود در حق دیگران و برهیز از به کارگرفتن استعدادها و تخصص های بیرون از چارچوب امت همراه بود ، کم خونی و ناتوانی و دیرجینی دستگاه دولت جمهوری اسلامی را در رویارویی با مسائل در پی داشت . مردانی غالباً بی تجربه و کم صلاحیت عهددار بزرگترین مسئولیتها در خطیرترین ساعات زندگی ملت شدند . فقدان يك برنامه مدون مورد قبول برای حکومت بر جامعه تکامل یافته و بفرنج کنونی و ابهام اصولی در برخورد

احزاب کارگری و دموکراتهای انقلابی

«قسمت دوم»

در صفحه ۴

ا. پویا

درباره شوراها و انتخابات آن

«امام خمینی در پاریس فرمودند، پس از سقوط رژیم طاغوتی باید اول شوراها واقعی و واقعی از پایین بالا تشکیل شوند و اختیارات را بدست گیرند، تا اساس حکومت را به صاحبان اصلی قدرت منتقل کنند، تا صاحب سر نوشت در سر نوشت خود آزاد باشد، از سخنان آقاسی موسوی اردبیلی در جلسه مجلس خبرگان نظام شورایی بمثانه یکی از اشکال حاکمیت و مردم خود شورا به عنوان ارکان حاکمیت خلق ، با سرشت انقلاب ملی و دموکراتیک مردم مین ما مربوط می شود. انقلاب ایران، گذشته از گسستن رشته

وابستگی به امپریالیسم و تامین استقلال کشور ، برای تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم و استقرار دموکراسی بیکر در تمام عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده است. نظام شورایی چنان نهادی است که می تواند دستیابی به هدفهای فوق را تضمین کند و این نکته ای است که همه نیروهای انقلابی راستین، چه مسلمانان مترقی و چه مبارزینی که با سایر جهان بینی ها معتقد هستند، بر سر آن

دغدغه بر تری ایدئولوژیکی

هر روز که می گذرد نگرانی مردم و نیروهای دموکراتیک نسبت به سر نوشت قانون اساسی ایران فزونی می یابد. مجلس خبرگان که به نیت بررسی پیش نویس قانون اساسی و اعتلاء آن در جهت ضروریات انقلابمان و زدودن ابهامات آن تشکیل شد ، برخلاف انتظار عموم پیش نویس موصوفی را که در جهات اساسی مورد تأیید مردم و نیروهای دموکراتیک بود ، بیکسو نهاد و از نوبه قانون نویسی پرداخت . البته اگر این اقدام که در «حق» مجلس خبرگان است بدان نحو پیش میرفت که پاسخگوی تمام منویات و هدف های انقلاب بزرگ ایران می بود ، نه تنها هیچ تردید و نگرانی بر نمی انگیخت ، بلکه شادمانی و اقبال همگان را در پی داشت .

نئو کلونیالیسم اقتصادی در مرحله کنونی

«قسمت دوم»

یکی از نشانه های بحران که رفته رفته سیاست «کمک» امپریالیستی را تحت الشعاع قرار می دهد ، تمرکز صدور سرمایه ها و کمک های پولی در بخش بانسیه محدود کشورهای جهان سوم است. این وضع نشان میدهد که امپریالیسم جهانی نمی تواند بر نامه هایی را که در خدمت منافع اساسی استراتژیک وی قرار دارد، به مرحله اجرا در آورد.

صدور سرمایه ها از جانب قدرت های امپریالیستی غالباً با منافع ملی کشورهای در راه رشد وارد تضاد مستقیم میشود . مثلاً تعارض میان اولویت های سرمایه گذاران خارجی که هدفشان سود جویی است و اولویت های اقتصادی چون واقعیت های اقتصاد کلان

توافق دارند . پیشنهادات فقید سعید آیت اله طالقانی درباره تشکیل نظام شورایی در این رابطه نمونه وار است. اما نکته ای که جا دارد یادآور شویم اینست که شورا فی نفسه قالب و استخوان بندی است، آنچه مهم است محتوی و مضمون آن می باشد . اینک هشت ماه و اندی پس از انقلاب پرشکوه مردم ایران و پس از شوروهیجان عظیمی که مرگ نا بهنگام مجاهد نستوه آیت الله طالقانی به دنبال داشت و شعار

ب. توانا

در گیری های رقابت آمیز در دنیای باختر

مساعدی برای تشدید ناگهانی تضادها در میان امپریالیست ها بوجود می آورند. در پژوهشهای گذشته درباره توصیف روابط بین المللی در بطن سیستم اقتصادی دنیای باختر ، مساله تأثیر متقارن دو گرایی مهم یکی بین المللی شدن اقتصاد جهانی باختر و دیگری مبارزه میان ... امپریالیسم های ملی ... که در کادر کشور های مختلف عمل می کنند ... برجستگی خاصی داشته است. در شرایط کنونی نیز میان نیروهای متعادل به مرکز و گریزان از مرکز مبارزه وقفه ناپذیری جریان دارد. گروه نخست از گرایش عینی در تقویت انحصار گرایی دولتی در اقتصاد

از «مرکزیت آمریکا» تا «مرکزیت چندگانه» در مرحله گذار به سیادت جهانی انحصارات ، مبارزه برای بازارها و مواد اولیه ، مبارزه برای قلمروهای کاربرد سرمایه و نفوذ در این یا آن مناطق شدت خاصی می یابد . تعارض التیام ناپذیر منافع اقتصادی انحصارات مختلف جهان اساس روند زرفاگرقتن تضاد - های موجود در بین امپریالیست ها است . روند فزونی اتحادیه ها و انحصارات بین المللی و مبارزه بین دوران ماست . هم اکنون رقابت بین کشور - های باختری ، اختلاف در درون

ترجمه ناصر مؤذن

رئالیسم سوسیالیستی و روند ادبی مدرن

در صفحه ۶

بقیه در صفحه ۸

مستعمراتی را استثمار کرده‌اند ، تاریخ بالنسبه گسترده و طولانی دارند. آنها در آغاز خصلتی صرفاً ملی داشتند. نمایندگان نیروهای رقیب در پهنه جهان بنام امپریالیسم انگلیس، فرانسه و آلمان مداخله می‌کردند. هر يك از آنها می توانستند از حیث توان اقتصادی بتمنای امپریالیسم آمریکا رقابت نمایند. اما مرحله کنونی رشد نیروهای مولده چنان از مندانست که برای اعتلاء بسرح کمال باید همه کوشش‌ها را در سهج جهانی بسیج نمود. یگانگی سرمایه‌داری و پیدایی بلوک‌های اقتصادی بین -رئلی یکی از نتایج جزئی این کوشش‌هاست. در بطن چنین شکل‌بندی‌ها يك «هسته» و مرکز قدرت بوجود می‌آید که آن‌ها رشد عمومی وسعت دگرگونیهای ساختاری را مشخص می‌دارد. در آغاز سال‌های هفتاد، مراکز رقابت بین امپریالیستی ایالات متحده - اروپای باختری (ابتدا) کشورهای بازار مشترک) - ژاپن شکل می‌گیرد. مبارزه اقتصادی، سیاسی و رقابت - آمیز بین آنها دمبدم افزایش می‌یابد.

ایالات متحده، بلافاصله پس از جنگ، بعلت برخورداری از موقعیت مسلط در اقتصاد و سیاست دنیای سرمایه‌داری مبارزه - برقراری سیستمی از روابط اقتصادی بین‌المللی برفع خودنمود. در آن مورد، مخصوصاً سیستم پولی برون‌نورد و مکانیسم روابط تجاری بر پایه اصول کات G.A.T.T نمونه‌وار است. بدین ترتیب ، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تقریباً با «اقتصاد کلی آمریکا» همساز می‌گردد.

در اردوگاه امپریالیسم ، دگرگونی‌های مهمی در تقسیم نیروها و بنا بر این در گسترش‌های پس از جنگ رویداده است. بین ایالات متحده آمریکا در تولا و تجارت سرمایه‌داری جهانی کاستی می‌گیرد. بحران دلار از کسری دامنه‌دار موازنه پرداخت‌های این کشور پرده برمی‌دارد. گرسه شش‌گانه که در پایان سال‌های پنجاه در اروپای باختری بوجود آمده بود، پس از ۱۹۷۳ با تبدیل شدن به گروه نه‌گانه موجب پیدایش مرکز تازه قدرت در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری شده است. جامعه اقتصادی اروپا همراه با ژاپن که از حیث حجم تولید صنعتی مقام دوم را در جهان سرمایه‌داری دارد، رفته‌رفته نقش شایسته‌ای در این اقتصاد ایفاء می‌کند.

بدنبال دگرگونی‌های حاصله در رابطه نیروها بین مراکز عمده امپریالیسم ملاحظه میشود که در اقتصاد و سیاست نیروهای سرمایه‌داری گرایش به جانشین شدن تدریجی دکترین «چند مرکزی» به جای «مرکزیت آمریکا» گسترش می‌یابد. این گرایش هر نوع برتری حویلی ایالات متحده آمریکا را در روابط اقتصادی بین‌المللی نفی می‌کند. سرکردگی اقتصادی و سیاسی ایالات متحده بانا توانی مواضع آن در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وارد تضارض شده است. براین اساس، روابط اقتصاد خارجی در زون «ملت ایالات متحده آمریکا» جامعه اقتصادی اروپا - ژاپن به یک از قلمروهای بسیار مهم رقابت امپریالیستی بدل می‌شود. هر يك از مراکز امپریالیستی نه تنها برای تحکیم مواضع خود در زون

متقابل عوارض در چارچوب (گات «دیلون رونده»، «کندی رونده» ، «نیکسون رونده») به روشنی دیده می‌شود.

در حقیقت گرایش به «آزاد سازی» واردات با اسلوب‌های تازه سیاست گمرکی انحصار طلبانه دولت در تضارض است. هیچ «آزاد سازی» نمی‌تواند مانع آنرینش کارتل‌های مخفی و حمایت مستقیم یا غیر مستقیم تاسیسات اعتباری دولت گردد و به تضعیف فعالیتی پردازد که آنرا دیپلماسی اقتصادی می‌نامند. این دیپلماسی که ثمره شرایط پس از جنگ است، بشدت پایه‌های ملی دارد و مستلزم گونه‌های از روش‌هاست که دولت‌های کشورهای مختلف در پیش می‌گیرند و با اقدامات ویژه در سیاست گمرکی، قدرت رقابت خود را تحکیم می‌نمایند. کشاورزی کشورهای صنعتی همواره از راه ایجاد سد‌های ویژه برای جلوگیری از واردات تحت حمایت قرار می‌گیرد. سهمیه‌ها و ممنوعیت‌های وارداتی نه تنها در رابطه با سیاست حمایت گمرکی کشاورزی بلکه همچنین در تمام حالاتی که واردات بطور جدی منافع شاخه‌های مختلف صنعت و حتی شاخه‌های صنعت کشورهای پیشرفته‌تر، منجمله ایالات متحده آمریکا را به خطر می‌اندازد، معمول می‌گردد. در بسیاری از کشورهای، مالیات بر کالاها و مصرفی وارداتی، سدهای گمرکی را تکمیل می‌کند. کشور - های سرمایه‌داری، چون گذشته، برای محدود نمودن واردات به تنزل ارزش پول متوسل میشوند. گرایش به تقویت تنظیم انحصار طلبانه دولتی مقارن سال‌های هفتاد، زمانی که پدیده‌های بحران سرمایه‌داری نفوذ نموده بود، فرونی یافت. این واقعیت مارا به این نتیجه می‌رساند که «آزاد سازی» کنونی چیزی جز تبدیل شکل‌های علنی به شکل‌های پوشیده سیاست گمرکی انحصار طلبانه دولتی نیست.

تجربه نشان میدهد که «آزاد سازی» در شرایط سرمایه‌داری بی‌چوجه باعث نمی‌شود که اشتیاق انحصارات هر يك از کشورها در تصاحب بازارها بمنظور تحکیم قدرت رقابت به ضرر دیگران کاهش یابد. از این رو، شدت یافتن تضادهای بین امپریالیستی وضعیت کشمکش‌های جدید، مخصوصاً در ژرفاه صحنه «آزادسازی» بنمایش در می‌آیند. لنین میگوید: «مبارزه ... تجارت آزاد در مقابل سیاست حمایتگرانه گمرکی قرار نمی‌دهد، بلکه دوامپریالیسم رقیب، دو انحصار، دو گروه سرمایه‌داری را رویاروی هم قرار میدهد. نقش فزاینده انحصارات بین - المللی، مبارزه برای بازارهای جهانی را به شکل بیرحمانه در آورده است. واقعیات زیر از این حیث جالب توجه است. در آغاز فوریه ۱۹۷۶ کمیسیون فرعی سنای ایالات متحده آمریکا در خصوص رسیدگی به معاملات شرکت‌های چند ملیتی اسنادی منتشر ساخت که تایید می‌نمود که شرکت آمریکایی لاکمید به رجال مختلف ژاپنی و اروپای باختری بیش از ۱۵ میلیون دلار رشوه داده است تا تسهیلات لازم را برای فروش تجهیزات شرکت فراهم آورند. بزودی آشکار شد که لاکمید تنها شرکتی نیست که کارمندان خارجی را اجیر نمود. کمپانی نفتی گلفاویل اعتراف کرد که در کره جنوبی و سایر کشورها به مقامات دینفون دولتی

رشوه پرداخته است. به نوشته روزنامه ایتالیایی استامپا، شرکت آمریکایی تکنوبالغ بر ۱۲ میلیون دلار به رجال سیاسی و کارمندان عالی‌رتبه دستگاه دولتی ۲۴ کشور رشوه داده است. شرکت نفتی اکسون برای به تصویب رساندن قوانین لازم در مورد اعطای امتیازات بیشتر به شرکت، رجال سیاست چند کشور را تطمیع نمود.

قلمرو دانش و فن، عرصه مبارزه بیش از پیش مهمی می‌شود. پروانه‌های اکتشافات و اختراعات، نازه‌های فنی، کادر دانشمندان و متخصصان قلمرو جدیدی است که بخاطر آن تضاد منافع رشد می‌یابد و بین گروه‌های انحصارگر مبارزه حادی در جریان است. نیرومندترین انحصار آن است که صاحب تازه‌ترین دستاوردهای علمی و فنی باشد و برای بکار گرفتن آنها در کوتاهترین مدت، وسایل لازم اقتصادی در اختیار داشته باشد. روی این اصل، صدور سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ابزار نیرومندی است که انحصارات در مبارزه برای تقسیم دوباره بازارها از آن سود می‌جویند. مقیاس صدور سرمایه‌ها در این کشورها ناگهان رشد یافته است. اکثر کشورهای امپریالیستی نه تنها به صادرکنندگان سرمایه‌ها، بلکه همچنین به صادرکنندگان کالاها سرمایه‌های پرسود بدل شده‌اند. یک چنین صدور سرمایه، رقابت بین انحصارات محلی و خارجی و رقابت بین امپریالیستی را شدت داده است.

پیش از آغاز سال‌های هفتاد، ایالات متحده آمریکا از حیث صدور سرمایه بطور محسوس جلوتر از رقیبان خود بود. در پایان ۱۹۷۰ سرمایه‌گذاریهای مستقیم این کشور در خارج بالغ بر ۸۰ میلیارد دلار بود. در این تاریخ سهم سرمایه‌گذاری‌های انگلستان در خارج قریب ۲۰ میلیارد، جمهوری فدرال آلمان ۳۳ میلیارد و ژاپن ۳۶ میلیارد دلار بود. در پایان سال‌های ۶۰ گرایش‌های دیگری آغاز شد. چنانکه در طی ۱۹۶۵-۱۹۷۰ رشد متوسط سالیانه سرمایه - گذاری‌های مستقیم برای ژاپن ۲۹٫۸ درصد، برای جمهوری فدرال آلمان ۲۰٫۴ درصد، برای انگلستان ۱۴٫۶ درصد، برای ایالات متحده آمریکا تنها ۹٫۶ درصد بود. براین اساس، سهم ایالات متحده آمریکا در سرمایه - گذاری‌های مستقیم جهان سرمایه - داری در خارج پیوسته کاهش می‌یابد. تاکنون این سرمایه - گذاری‌ها از ۵۵ درصد در ۱۹۶۰ به ۴۶٫۶ درصد در ۱۹۷۳ رسیده است. از سوی دیگر اروپای باختری مواضع خود را میان صادرکنندگان عمده سرمایه بیش از پیش استحکام می‌بخشد (چنانکه وزن ویژه این سرمایه‌گذاریها در درده یازدهم از ۳۷٫۱ به ۴۱٫۳ درصد بالغ گردیده است). افزایش سرمایه‌گذاریهای مستقیم ژاپن با آنکه بسیار تندی انجام می‌گیرد (از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ جمع مبلغ آن قریب ۴۳٫۴ میلیارد فرونی یافته است)، با وجود این، سهم این کشور در جمع کل سرمایه - گذاری‌های مستقیم در خارج (۴۵ درصد در ۱۹۷۳) نسبت به سهم سایر مراکز رقابت امپریالیستی رقم بسیار ناچیزی است.

درباره شوراها

بقیه از صفحه ۱

آن تمهیدی است برای بستن راه بر مشارکت همگان در پیاده کردن طرح پیشنهادی روانشاد آیت‌الله طالقانی، که دیدیم پس از مرگ نایب‌نظام او نظام شورایی پیشنهادی اش از جه پشتمانی عظیم توده‌های برخوردار بوده است. بهر حال، انتخابات شوراهای شهر در شرایطی برگزار شد که هنوز بطور صریح روشن حدود وظایف و اختیارات شوراها مشخص نیست و منظره جامعی از کسب سهم شورایی در سطح کشور توسط دولت ترسیم نشده است. این بحث هنوز ادامه دارد که آیا شوراها کشور را اداره خواهند کرد، و بعبارت بهتر، آیا حاکمیت خلق برقرار خواهد شد، یا چنانکه برخی محافل پیشنهاد می‌کنند، شوراها جنبه مشورتی خواهند داشت، که در

در روابط بین‌المللی امپریالیسم، مبارزه در بین انحصارات برای تصاحب بازارهای فروش خارجی و بدست آوردن مواد اولیه جای مهمی دارد. در سالهای اخیر کاملاً روشن شده است که تمام ذخایر طبیعی، مخصوصاً ذخایری که نیاز به آنها دمبدم فرونی می‌گیرد (چون نفت، گاز، اورانیوم، فلزات کمیاب و غیر آهنی، ذغال سنگ قابل تبدیل به کک، ثروت‌های جنگلی) به‌وجه بسیار نابرابری تقسیم شده است. موقعیت بالنسبه مساعدتر ایالات متحده در زمینه تهیه مواد لازم از منابع طبیعی، همواره کشورهای باختری و ژاپن را برای تامین نیازهای اقتصادی‌شان به مواد اولیه وارداتی به‌طور نپهان و آشکار به مبارزه بین خود آنها و مبارزه علیه ایالات متحده آمریکا و سایر رقیبان سرمایه‌داری سوق می‌دهد.

تضاد‌های موجود بین مراکز امپریالیستی از آن رو شدت می‌یابد که جهان سرمایه‌داری ناتوانی‌اش را در جانشین ساختن مکانیسم پولی موثرتر بجای سیستم تنظیم بین‌المللی برون‌نورد که یک ربع قرن سابقه دارد، نشان داده است. بحران پولی سال‌های هفتاد نمایشگر پایان روند طولانی فرسایش سیستم برون‌نورد بود. دواصل مسلم این سیستم یکی شناخت دلار ایالات متحده بعنوان پول جهانی و آن دیگری اصل برابری‌های ثابت ناپایداری را در مقابل آزمون زمان نشان داده‌اند. ایالات متحده آمریکا با اتکاء به برتری اقتصادی و رابطه مستقیم دلار و طلا، در راه توسعه سرکردگی اقتصاد ملی خود در مجموع جهان سرمایه‌داری تلاش می‌ورزد. اما مواضع دلار بمقیاس از دست رفتن موقعیت مسلط این کشور در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که در پایان جنگ دوم جهانی و سالهای پس از آن حاصل شده بود، رفته رفته تضعیف می‌گردد. امتناع از تغییر دلار در مقابل طلا در ۱۹۷۱ و دوبار کاهش پیایی ارزش پول ملی آمریکا در ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ باعث شد که دلار به اسکناس غیر قابل تبدیل به طلا بدل گردد. از این رو دلار قابلیت کاربردش را به عنوان پول جهانی از دست داده است. کشورهای دیگر با معمول

این صورت، نقش‌شان در استقرار و تثبیت حاکمیت مردم در نتیجه تمهیق انقلاب نمی‌تواند چندان فعال باشد (بحث‌های مجلس خبرگان درباره‌ی انعکاس نظام شورایی در قانون اساسی نمونه‌وار است. مثلاً در اصل ۷۴ که زمینه‌های عمل شورا را بر می‌شمارد، فقط واژه «نظارت» را بکار می‌برد). بعلاوه، انتخابات در شرایطی برگزار شد که با توجه به گرایشهای اخیر در اوضاع سیاسی کشور و تجدیدنسی آزادیهای دموکراتیک امکان فعالیت و تبلیغ آزادانه برای همه گروه‌ها، و نیز فرصت برای شناسایی کاندیداها از سوی مردم بسیار محدود بود. نتایج این شتابزدگی در جریان انتخابات چهارم نمود. در کرمانشاه شورای جهاد سازندگی بدنبال بقیه در صفحه ۵

کردن سیستم نرخ‌های مواج از حمایت نرخ دلار چشم پوشیدند. تضاد بین انتظارات کلی از دلار و ناتوانی واقعی آن یکی از علتهای اساسی بحران دلار است. در کشورهای سرمایه‌داری به ای تطبیق مکانیسم پولی بین‌المللی با شرایط جدید تجارت جهانی و گردش سرمایه‌ها کوشش فراوانی بعمل آمد. در جلسه کمیته موقتی صندوق بین‌المللی پول که در ژانویه ۱۹۷۶ در گینگستون (جامائیکا) برگزار شد، تصمیمات مهمی درباره اصلاح سیستم پولی سرمایه‌داری اتخاذ گردید. این تصمیمات به ویژه لغو بهای رسمی طلا و همچنین فروش ذخایر طلای صندوق بین - المللی پول و استرداد بخشی از طلا در کشورهای عضو این سازمان را پیش بینی نمود. مکانیسم‌های مواج برسمیت شناخته شد. کنفرانس گینگستون روشن ساخت که اختلاف بین دولت‌های امپریالیستی پهنه جدیدی پیدا کرده است. ایالات متحده آمریکا موفق شد مقاومت فرانسه را در هم شکنند و ازاده خود را بر سایر اعضای صندوق بین‌المللی پول تحمیل نماید. این کشور که تلاش نمود طلارا از تنظیم‌های بین‌المللی دور نماید، امیدوار بود که خواهد توانست نقش مسلط دلار را به آن بازگرداند. بحران‌ها که تطبیق سیستم پولی را با شرایط جدید ناگزیر می‌سازند، باعث میشوند که قلمرو تنظیم‌های بین‌المللی بیکی از سرچشمه‌های ناپایداری سرمایه‌داری و به یکی از صحنه‌های تضاد حاد بین امپریالیستی بدل گردد. لنین در عصر خود نشان داد که اختلال در پول و کاهش ارزش پول نشانه‌ای از «بی‌نظمی» و فروریختگی سراسر سیستم اقتصاد جهانی است. به هیچ‌روی تضاد نیست که از پایان سال‌های ۶۰ برخوردار منافع امپریالیستی در حوزه روابط پولی در شکل‌های ویژه شدیدی نمایان گردیده است. تمام روابط اقتصادی بین‌المللی و تضادهای امپریالیسم دقیقاً در این نقطه تلاقی میکنند. بحران‌های سه منشاء گوناگون در بحران پولی معاصر درمی‌آمیزند. نخست این که بحران پولی بمنابۀ نمود بحران عمومی سیستم سرمایه - داری نمودار می‌گردد. دوم این که بی‌نظمی‌های پولی اختلال‌هایی را منعکس می‌سازند که پیایی «توازن» اقتصادی بین قدرت‌های امپریالیستی و بلوک‌هاشان را در هم می‌نوردد. سوم این که خرابی روابط پولی در جهان سرمایه‌داری نتیجه بحران‌های دوره‌ای است که به تناوب همه قلمروهای اقتصاد را زیر ضربه قرار می‌دهند. در شماره آینده: ایالات متحده آمریکا و بازار مشترک

(جدول ۲)
گردش محصولات خام داخلی کشورهای
سرمایه داری صنعتی و کشورهای در راه رشد
(بهای ۱۹۷۰)

سال	محصولات خام داخلی کشورهای سرمایه داری صنعتی		محصولات خام داخلی کشورهای در راه رشد	
	مبلغ کل (میلیارد دلار)	سرانه (دلار)	مبلغ کل (میلیارد دلار)	سرانه (دلار)
۱۹۵۰	۸۷۴/۰	۱۵۷۰	۱۵۳/۰	۱۴۰
۱۹۶۰	۱۲۹۶/۰	۲۰۶۰	۲۴۳/۵	۱۷۵
۱۹۷۰	۲۰۹۳/۰	۲۹۷۰	۴۰۶/۰	۲۳۶
۱۹۷۴	۲۴۱۷/۶	۳۳۴۸	۵۱۷/۳	۲۶۱

Sources: Mirovaia ekonomika i mejdunarodnyé otnochénie, 1272, n°8, PP. 150-152: 1976, n°8, amexe, P.6: world Bank Annual Repplt, 1975, P.86.

تا توانی سرمایه داری در حل مسایل اساسی کشورهای در راه رشد که مورد تأیید تجربه تاریخی است، شاهد گویای دیگری بر وجود بحران در نظام سرمایه داری به عنوان شکل اجتماعی تولید است. آنچه که خصلت نئو کلو نیالیستی مرحله کنونی را مشخص می‌دارد، فعالیت فزاینده چند ملیتی‌ها در جهان سوم است. طبق داده‌های سازمان ملل متحد در آغاز سال‌های هفتاد در جهان ۷۳۰۰ چند ملیتی با ۲۷۳۰۰ شعبه وجود داشت. در میان آنها ۳۰۰ چند ملیتی بسیار مهم تقریباً نماینده ۲۲ درصد در کل تولید ناخالص ملی جهان سرمایه داری بودند. ۷۲۰۰ شعبه چند ملیتی، یعنی ۲۶/۴ درصد، در کشورهای در راه رشد فعالیت می‌کردند؛ ۳۵۰۰ شعبه ۲۰۸ درصد (در آمریکا لاتین، ۲۱۰۰ شعبه ۷۷ درصد) در قاره آفریقا و ۱۶۰۰ شعبه (۵۹ درصد) در آسیا.

توسعه طلبی چند ملیتی‌ها در کشورهای در راه رشد وابستگی این کشورها را به امپریالیسم افزایش می‌دهد. مشکلات داخلی کشور-های نوپا و همچنین تضادهایی که آنها را در برابر انحصارات باختر قرار می‌دهد، شدت می‌یابد. چند ملیتی‌ها به عنوان فراهم آورندگان تکنولوژی و معلومات فعالانه در امور کشورهای نوپا مداخله می‌کنند. از این رو شکل جدیدی از توسعه طلبی اقتصادی امپریالیسم در جهان سوم نمودار میگردد که در شرایط رشد علمی و فنی موجب فاصله چشمگیر کشورهای سرمایه داری صنعتی شده و جهان سوم است. پراتیک نشان می‌دهد که در این جا مسأله منحصر به خرید و فروش ساده پروانه‌ها و اجازه‌نامه‌ها نیست، بلکه شرایط تکمیلی استفاده از آنها، پرداخت‌های متناسب، تجارتی بودن محصولات و غیره نیز مطرح است.

معمولاً فعالیت چند ملیتی‌ها منحصر به تعداد محدودی از کشورهای در راه رشد است. چنانکه در پایان سال‌های شصت ۴۳ درصد مبلغ کل سرمایه گذاری‌های آنها در جهان سوم به ۷ کشور از ۱۴۴ کشور اختصاص داشت. کشورهای یاد شده عبارتند از: آرژانتین، برزیل، هند، مکزیک، نیجریه، ونزوئلا و بولیوی.

سیاست کلی چند ملیتی‌ها تأکید می‌کند که هدف‌ها و منافع آنها کاملاً با آرزوها و امیال کشورهای در راه رشد در تضاد است. یکی از اسناد سازمان ملل متحد خاطر نشان می‌سازد: «با وجود... حضور شعبه‌های خارجی در بخش‌های کلیدی اقتصاد، سهم آنها در کل محصول خام داخلی کشورهای در راه رشد همواره در اغلب کشورهای میزبان بالنسبه ناچیز است». ۲۱ و پایین تر اشاره می‌شود: «برای اغلب کشور های میزبان مخصوصاً هنگامی که از کشورهای در راه رشد هستند، وجود مراکز مسئول تصمیم گیری در آنسوی مرزهایشان به چند ملیتی‌ها امکان می‌دهد زمینه‌های لازم را برای حفظ تقسیم بین المللی کار که به وابستگی سیاسی و اقتصادی دوام می‌بخشد فراهم آورند».

امپریالیسم که برای رسیدن به هدف‌های خود در جهان سوم راه‌های تازه‌ای می‌جوید، کمک چند جانبه را مستمسک قرار داده است که اکنون در استراتژی نئو کلو نیالیسم اقتصادی توجه فراوانی به آن می‌شود. این مسأله در گزارش معروف ل. پیروسون و اسناد بانک بین المللی توسعه و ترمیم و غیره مورد بررسی قرار گرفته است. کمک چند جانبه در استراتژی نئو کلو نیالیسم اقتصادی به مثابه راه حل مسایلی است که «در سطح کوشش‌های ملی»، یعنی به موهبت تلاش‌های قدرت‌های مختلف امپریالیستی به حل آن نایل نیامده‌اند. گسترش کمک چند جانبه پدیده‌ای کاملاً منطقی است. بین المللی شدن فزاینده روابط اقتصادی بین المللی، مخصوصاً در شرایط انقلاب علمی و فنی یا به‌ای عینی است که سرمایه داری انحصارگر دولتی بر پایه آن در مقیاس جهانی گسترش یافته است. آنچه ویژگی این روند را آشکار می‌سازد، این است که سطح بین المللی مدیریت اقتصاد به وسیله سرمایه داری انحصارگر دولتی او را بطور قابل ملاحظه‌ای به پا فراتان از سطح ملی و ملی دارد. علت این پدیده تضادهای حاد بین امپریالیستی است. با این گسه تضاد درونی امپریالیست‌ها همچنان یا برجاست و بطور دوره‌ای شدت می‌یابد، منافع بنیادی امپریالیسم در شرایط کنونی به این گرایش دارد که سیاست قدرت‌های امپریالیستی متمرکز شود و کوشش‌هایشان بهم در آمیزد.

طبق داده‌های موجود، آنچه کمک چند جانبه نامیده می‌شود، نماینده ۱۱-۱۲ درصد مبلغ کل صدور سرمایه‌ها و کمک‌های پولی است (۲۷ درصد کمک در سطح دولتی) ۲۳. دولتهای باختری نقش

(ماکر و اکونومیک) کشورهای در راه رشد از مواردی است که اکونومیک سوروی اف آسیا اند دفا رایست در ۱۹۷۲ به آن اشاره میکند. (۱۱) یکی از استاد کمیته برنامه ریزی کمیسیون بین دولتی شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (اکوزوک) خاطر نشان می‌سازد که جریان بین المللی منابع مالی دولتی و خصوصی نه تنها موجب کاهش معین فاصله اقتصادی بین کشورهای نوپا نشده، بلکه کاری جز تعمیق و توزیع این منابع که گرایش به نابرابری و بیعدالتی دارد، انجام نداده است.

صدور سرمایه‌های خصوصی و دولتی و اعطای کمک‌های پولی به مثابه عناصر مهمی در تحکیم رشد نابرابر جهان سوم جلوه‌گرند. وانگهی در نظام سرمایه داری که در آن قانون رشد نابرابر پارس جاست، وضع جز این نمی‌تواند باشد. تنها در شرایط سوسیالیسم برابر و تدریجی سطوح رشد قانون همیشگی است.

طبق داده‌های اجمالی سازمان ملل متحد ۱۲ کشور از ۶۵ کشور در راه رشد ۶۵/۸ درصد مبلغ کل منابع خارجی را که به شکل‌های مختلف در دسترس آنها قرار گرفت، دریافت نمودند و ۶ کشور ۴۵/۸ درصد آن را بدست آوردند. ۱۳ از مبلغ کل جریان خالص سرمایه خصوصی بلند مدت در ۶۳ کشور در راه رشد، برزیل ۲۶ درصد و مکزیک ۲۱ درصد بهره‌مند شده است.

سرمایه‌های صادر شده و کمک‌های پولی قبل از هر چیز نصیب آن دسته از کشورهای در راه رشد شده است که سطح تولید ناخالص ملی سرانه‌شان بالنسبه بالاست (جدول شماره ۱). چنانکه در ۱۹۷۱-۱۹۷۳ کشورهای که درآمد سرانه‌شان ۴۰۰ دلار و یا بیشتر بود (۱۲ درصد مجموع سکنه ۶۵ کشور در راه رشد) ۴۹ درصد مبلغ سرمایه وارد شده و کمک‌های پولی مورد موافقت را دریافت نمودند. در همین دوره کشورهای که درآمد سرانه‌شان ۱۰۰ تا ۲۰۰ دلار بود (۳۲ درصد سکنه) از ۱۹ درصد درآمد‌های خارجی بهره‌مند شدند و بدین ترتیب ۹ درصد درآمد‌های خارجی نصیب کشورهای شد که درآمد سرانه آنها پایین تر از ۱۰۰ دلار بود، هر چند سهم جمعیت‌شان برابر با ۴۰ درصد است.

جدول شماره ۱
رابطه بین جریان منابع مالی خارجی و حجم تولید ناخالص ملی سرانه در گروه‌های مختلف کشورهای در راه رشد (به دلار، داده‌های متوسط سالیانه)

حجم تولید ناخالص ملی	جریان خالص منابع مالی خارجی	
	۱۹۷۰-۱۹۷۱	۱۹۶۸-۱۹۷۰
بیش از ۸۰۰	۲۹/۶	۲۲/۴
از ۴۰۰ تا ۷۹۹	۱۸/۵	۱۰/۳
از ۲۰۰ تا ۳۹۹	۱۳/۰	۱۱/۳
از ۱۰۰ تا ۱۹۹	۴/۰	۳/۵
کمتر از ۱۰۰	۱/۶	۱/۶
جمع کل (بطور متوسط)	۶/۹	۵/۲

Source: Foreign Financial Resources for Development, UN, EIAC. 54/L.82, 27, X, 1975, P.38.

کارشناسان سازمان ملل متحد بنا بر این نتیجه گیری موافقت دارند که تضادهای این داده‌ها واقعاً شگفت آورند. اگر سیاست بین المللی در زمینه رشد واقعاً معطوف به کاهش فاصله اقتصادی بین کشورهای مختلف در راه رشد بود، می‌بایست بخش بسیار زیادی از منابع مالی خارجی به کشورهای نوپایی اختصاص داده شود که درآمد‌هایشان بسیار نازل است.

تمايل قدرت‌های امپریالیستی نسبت به استفاده از صدور سرمایه‌ها بمنظور بهره‌کشی از کشورهای نوپا چهره خود را در قالب «کمک مشروط» نمایان می‌سازد. ۳/۴ مجموع وام‌های دولتی

به این نوع کمک‌ها مربوط می‌شود. لازم به یاد آوری است که قیمت‌های ماشین‌ها، تجهیزات و سایر کالاها که خرید آن در کشورهای صادر کننده سرمایه در پرتو اعتبارات «کمک مشروط» انجام می‌گیرد، طبق قاعده کلی ۲۰ درصد بالاتر از قیمت‌های متوسط جهانی است و در بسیاری موارد، این قیمت‌ها حتی بالاتر از ۳۰ تا ۴۰ درصد و گاهی زیاده‌تر است. ۱۷ با وجود این، مسأله تنها این نیست. در سند مورد اشاره سازمان ملل متحد آمده است که این وضعیت نتیجه مستقیم این واقعیت است که عوامل سیاسی در فرمول بندی سیاست کشورهای کمک کننده تأثیر اساسی دارند. دقیقاً به این دلیل است که جریان منابع دولتی و همچنین سرمایه خصوصی به کشورهای که درآمد‌های بسیار نازل دارند، تا این اندازه ناچیز است.

سیاست انحصارات روند تغییر اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم را برمی‌انگیزد و به توسعه و تعمیق فاصله سطح رشد اقتصادی کشورهای نوپا و کشورهای امپریالیستی می‌انجامد.

در ۱۹۵۰-۱۹۷۴ سطح اختلاف محصولات خام داخلی دو گروه از کشورها در حجم مطلق از ۷۲۱ به ۱۹۰۰ میلیارد دلار (قیمت ۱۹۷۰) و از حیث سرانه از ۱۴۳۰ به ۳۰۸۷ دلار رسید. با این که طی این دوره سهم کشورهای در راه رشد نسبت به کل محصولات خام داخلی کشورهای غیر سوسیالیست از ۱۴/۹ درصد به ۱۷/۶ درصد بالغ گردید، سرانه محصولات خام داخلی کشورهای جهان سوم که در ۱۹۵۰ برابر با ۸/۹ درصد شاخص کشور های پیشرفته سرمایه داری بود در ۱۹۷۴ به ۷/۸ درصد تقلیل یافت.

فرمانروایان سیستم روابط را مطمئن ترین وسیله برای دفاع از منافع امپریالیسم ملی‌شان می‌دانند. آنها از آن جهت برای روابط دو جانبه امتیاز قابل اند که در شرایط کمک چند جانبه شریک‌نیر و مند تر نفع بیشتری از سیاست نئو کلو نیالیسم اقتصادی نصیب‌شان می‌شود. در چنین شرایطی شریک‌نیر و مند امکان می‌یابند که از سرمایه‌ها و منابع شریک‌نیر و مند ضعیف‌تر بترتفع خود استفاده کنند. طبیعتاً این امر موجب نارضایتی گروه اخیر می‌گردد. بنا بر این، در اغلب موارد، برنامه‌های افزایش سریع کمک چند جانبه در فضای آرزوهای مقدس معلق می‌ماند.

در عصر ما که عصر بهم خوردن بنیادی تناسب نیروها بین دو سیستم اقتصادی و اجتماعی، بحران عمومی سرمایه داری و گسترش جنبش‌های رهایی بخش ملی است صدور سرمایه‌ها در قالب ملی یا چند ملیتی و همه کوشش‌های دیگر محافل امپریالیستی برای عقب برگرداندن چرخ تاریخ و اجرای نقشه‌های نئو کلو نیالیستی در جهان سوم با ناکامی روبروست.

کشورهای در راه رشد با حمایت جدی اردوگاه سوسیالیسم مسأله نوسازی بنیادی سیستم مناسبات اقتصادی بین المللی را بمنظور زدودن استثمار و نابرابری و تأمین حقوق مساوی و سود متقابل مورد تأکید قرار می‌دهند. آنها می‌طلبند که فعالیت‌های چند ملیتی‌ها محدود شود، مبادلات نابرابر از میان بر خیزد، درآمدهای حاصله از تجارت بین المللی به طور عادلانه تقسیم شود، بین قیمت‌های مواد اولیه صادراتی این کشورها و قیمت‌های محصولات صنعتی وارداتی رابطه عادلانه برقرار گردد. تحقق این هدف‌ها کشورهای یاد شده را از آسیب ضرر های ناشی از خصلت خود بخودی رویدادهای بازار سرمایه داری و مطلق انسانی انحصارات سرمایه داری مصون می‌دارد.

یک بررسی علمی در همین زمینه می‌گوید «در شرایط کنونی، هنگامی که بسیاری از کشورهای قاره‌های مختلف با آنرا کر و نیم تاریخی در این زمینه بمقابله بر می‌خیزند، هنگامی که مبارزه در اطراف این پدیده در عرصه وسیع بین المللی دنبال می‌شود، کشورهای سرمایه داری دیگر نمی‌توانند با وقاحت استعمارگران بطور ساده تنها «نه» بگویند. آنها ناچار شده‌اند به ما نوربپردازند، به دادن امتیازات دست یازند، افزایش معین «کمک» اقتصادی و تحفیفات شرایط تجارت خارجی را وعده بدهند، البته، حتی این امتیازات معمولاً نظارت انحصارات در کیفیت استفاده از مال و اما، مخالفت با ایجاد بخش دولتی در اقتصاد ملی کشورهای در راه رشد و توقع به دادن امکانات بیشتر به سرمایه گذاری‌های سرمایه خصوصی خارجی را ایجاب می‌کند. در حقیقت، سیاست مداوم و تعمیق استثمار کشورهای در راه رشد از جانب کشورهای سرمایه داری بهمان وضع باقی می‌ماند».

ویژگی مرحله کنونی مبارزه علیه نئو کلو نیالیسم اقتصادی که در جهت تأیید اصل استقرار نظم نوین اقتصادی بین المللی انجام می‌گیرد، مبتنی بر این واقعیت است که کشورهای در راه رشد ضمن دفاع از منافع ملی خود، در پی بر آوردن خواسته‌هایی هستند که در موارد متعدد به پای‌های شیوه مدیریت سرمایه داری آسیب می‌رساند. آنچه که آنها قبل از هر چیز توصیه می‌کنند، اتخاذ تدابیر مؤثر برای جلوگیری از خصلت هر چه و مرج سوداگری کالاهای کشورهای در راه رشد در بازار جهانی و پایان دادن به سیاست غاصبانة انحصارات سرمایه داری در این زمینه است. به عبارت دیگر منطق مبارزه پذیرش مواضع ضد سرمایه داری را برای جهان سوم به ارمغان آورده، یا در شرف به ارمغان آوردن است. دلیل آن این است که در چارچوب سرمایه داری هیچ شانس برای حل بنیادی مسایل کنونی رشد اقتصادی وجود ندارد.

در این شرایط، دولتهای امپریالیستی ناچار شده‌اند برای دفاع از منافع اساسی استراتژیک خود به انواع مانورها دست یازند. پدیده‌ای است که مبارزه در اطراف این مسایل که ضرورتاً با نوسازی اساسی سراسر سیستم روابط اقتصادی خارجی پیوند دارد، مبارزه‌ای حاد و طولانی است و امپریالیسم هیچگاه داوطلبانه مواضع خود را ترک نمی‌کند.

همیاری اقتصادی، علمی، فنی و فرهنگی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از یک سو و دولتهای نوپا از سوی دیگر زمینه مساعد و بی سابقه‌ای را در مسأله گسترش روابط اقتصادی خارجی کشورهای جهان سوم بوجود آورده است؛ زیرا این همیاری برای همیشه به انحصار قدرت‌های امپریالیستی در این قلمرو پایان داده است. اتحاد شوروی کمک به دولتهای نوپا را در مبارزه برای تحکیم استقلال ملی از میان برداشتن عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی‌شان به مثابه وظیفه انتر ناسیونالیستی و بخش مکمل سیاست خارجی خود می‌داند، کمکی که اتحاد شوروی به کشورهای در راه رشد می‌نماید خصلت واقعاً بیغرضانه دارد. اتحاد شوروی هیچگاه و در هیچ موردی در استثمار و غارت خلق‌های مستعمرات پیشین و کشورهای وابسته شرکت نداشته است. بر این اساس به هیچ وجه مسئول عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی آنها که میراث مستقیم دوران استعماری است، نمی‌باشد. اتحاد شوروی و نیز سایر کشورهای سوسیالیستی در اختلاف با کشورهای امپریالیستی روابط خود را با کشورهای در راه رشد بر اساس اصول آشکارا متفاوت بنا نهاده‌اند. این اصول عبارتند از: احترام به حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی دیگران، برابری حقوق و سود متقابل.

همیاری اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از یک سو و کشورهای در راه رشد از سوی دیگر ارائه دهنده روابط اقتصادی بین المللی کاملاً بی سابقه‌ای است. این نوع روابط بصورت سرعت و بطور مؤثر گسترش می‌یابد. کشورهای سوسیالیسم جهانی از کشورهای نوپا در مبارزه علیه استثمار امپریالیستی و اعمال حاکمیت‌شان بر منابع طبیعی و بطور جدی پشتیبانی می‌کنند.

احزاب کارگری و...

بقیه از صفحه ۱

کمونیست‌ها و دموکرات‌های انقلابی که هر دو خواستار رشد مستقل و مترقیانه کشورهای خود هستند از لحاظ عینی در یک اردوگاه قرار دارند، و با دشمن مشترکی مواجه هستند. این واقعیت که موضوع ضدامپریالیستی دمکرات‌های انقلابی دقیقاً منطبق با موضوع ضدامپریالیستی کمونیست‌ها نیست، و نیز اینکه آنها در یک متفادرتی در باره سوسیالیسم و حرکت بسوی آن دارند، در مرحله کنونی، از اهمیت فراوانی برخوردار نیست. ایندو نیرو بر سر مسأله اصلی توافق دارند، و آن اینکه تنها مبارزه قاطع علیه امپریالیسم، تنها تکامل در راستای سوسیالیسم امکان حل مشکلات اجتماعی و ملی حاد این کشورها را فراهم می‌آورد.

دموکرات‌های انقلابی همچنین به سبب موضوع عینی خود در مبارزه ضدامپریالیستی جهانی به همکاری با کمونیست‌ها جلب می‌شوند.

هم شرایط بین‌المللی و هم شرایط داخلی کشورهای نواستقلال زمینه آنرا فراهم آورده، که تصور کنیم در آنجا که با دموکرات‌های انقلابی، دموکراسی خرد بورژوازی و نیروهای سوسیالیسم سرور کار داریم، سرنوشت آنها از یکدیگر جدا نیست. این جدا نبودن سرنوشت ایندو نیرو بیش از همه بخاطر سرشت و وظایف جاری تکامل اجتماعی در مرحله کنونی و نیز وضع کنونی این کشورها است، که در آنها برنامه دموکراتیک تنها یک برنامه ضدامپریالیستی نیست بلکه سمت‌گیری ضد سرمایه‌داری نیز دارد. عدم جدائی سرنوشت ایندو نیرو، همچنین، از آنرو نیز هست که دموکراسی انقلابی و نیروهای سوسیالیسم هم‌اکنون در یمنه جهانی در چارچوب روند انقلاب جهانی به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

دموکرات‌های انقلابی تمایل دارند، البته با محدودیت و در چارچوب مفاهیم خود، که از تجربه کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست بهره‌گیری کنند اشارات متعدد احزاب انقلابی دمکراتیک و رهبران آنها به این امر، عمدتاً، خصلت صوری محض ندارند.

کمونیست‌ها و دموکرات‌های انقلابی برای مرحله کنونی تکامل اجتماعی در کشورشان برنامه مشابهی ارائه می‌دهند. البته به این نکته نیز توجه داریم که در کمونیست‌ها از چگونگی حل وظایف میرم تکامل اجتماعی با درک دموکرات‌های انقلابی در این باره تفاوت می‌کند. اما این مسأله از اهمیت عظیم تقریب هدف‌های اعلام شده کمونیست‌ها و دموکرات‌های انقلابی در مرحله کنونی که تسهیل کننده همکاری میان آن‌دو است نمی‌گردد. تمام مثال‌های کنونی همکاری میان کمونیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی، مبارزه و فعالیت مشترک آنها، بندرت بدون چنین نزدیکی ایدئولوژیکی امکان پذیر شده است.

نکته دیگری را که نمی‌توان از نظر دور داشت اینست که دموکرات‌های انقلابی به استفاده از تجربه کمونیست‌ها، مهارت سازمانی آنها توانایی آنها در سازمان‌دادن فعالیت تبلیغاتی و کار سازمان‌های توده‌ای و دستگاه دولتی توجه دارند (البته در کشورهای مختلف این توجه و تمایل در سطوح متفاوتی می‌باشد). کیفیت ویژه کادرهای کمونیست را در این رابطه همه قبول دارند.

اختلافات ایدئولوژیکی دیگری نیز - که نقش مهمی ایفا می‌کنند - میان ایندو گردان وجود دارد، از جمله بر سر مسائلی چون طبقات و مبارزه طبقاتی، طرز برخورد با طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا، بویژه شیوه برخورد با مذهب.

احزاب کارگری بارها این مسئله را توضیح داده‌اند که از آزادی مذهب دفاع می‌کنند. کمونیست‌ها موکداً یادآور می‌شوند که چنانچه در کشورها بر شیوه برخورد با مذهب، چنانکه تجربه نشان داده است، به نتایج فوق‌العاده منفی و حتی تراجیکی برای جنبش‌های بخش‌های منجر می‌شود. با این وجود، بسیاری از دموکرات‌های انقلابی همچنان به موضع‌گیری منفی خود نسبت به آنتیسم کمونیست‌ها ادامه می‌دهند. در سال‌های اخیر، عامل دیگری نیز اضافه شده که زاینده مشکلاتی در مناسبات ایندو گردان است. این عامل جدید عبارتست از تمایز قایل نشدن میان مفاهیم ایدئولوژیکی و فعالیت تفرقه افکنانه کمونیست‌ها با کار خلاق و سازنده احزاب کارگری راستین. این فعالیت خرابکارانه ماژوریتیست‌ها و مشکلات ناشی از آن برخی اوقات از سوی دموکرات‌های انقلابی علیه احزاب کارگری بکار می‌رود.

مشکلی که می‌توان آنرا «حسادت سیاسی» نامید نیز از جانب برخی محافل انقلابی دموکراتیک نسبت به کمونیست‌ها، تاثير منفی بر مناسبات ایندو نیرو دارد. دموکرات‌های انقلابی خود را نیروی سوسیالیستی «راستین» می‌انگارند و به قبول عام یافتن این تصور در سطح بین‌المللی، بویژه از جانب جنبش جهانی کارگری اهمیت زیادی می‌دهند. در نتیجه، گاهی در این مورد نسبت به احزاب کارگری محلی نیز احتیاط می‌ورزند، و نیز محتاطانه نسبت به پیوند احزاب کارگری با جنبش جهانی کارگری برخورد می‌کنند، اگر چه در اینجا، شکی نیست، که انگیزه‌های صرفاً ناسیونالیستی نیز موثر هستند.

اختلافات سیاسی بر سر مسأله دموکراسی نیز تاثير عمده‌ای بر همکاری میان دموکرات‌های انقلابی و کمونیست‌ها دارد. می‌دانیم که بسیاری از دمکرات‌های انقلابی بر اصل تکامل‌دادن انقلاب «از بالا» صحه می‌گذارند. اما احزاب کارگری، رشد خلاقیت سیاسی توده‌ها، گسترش دموکراسی توده‌ای، و تکامل دادن روند انقلاب هم «از بالا» هم «از پایین» را ترجیح می‌دهند. کمونیست‌ها قاطعانه از نیاز به دموکراتیزه کردن پیگیر حرات اجتماعی، و تضمین امکانات گسترده برای فعالیت تمام سازمان‌های ترقیخواه و میهن پرست دفاع می‌کنند. احزاب کارگری هوادار ایجاد یک رژیم متکی به سازمان‌های سیاسی کارآی توده‌ها در یک جبهه ملی می‌باشند، آنها بخوبی می‌فهمند که پیشرفت‌هایی که از بالا به توده‌ها «تحمیل شده» و به پشتیبانی سازمان یافته و فعال توده‌ها متکی نباشد، تضمینی ندارد.

عامل دیگری که آنهم اهمیت دست‌اولی در مناسبات دموکرات‌های انقلابی و احزاب کارگری دارد، پدیده‌ای است که می‌توان آنرا بطور مشروط رقابت بین حزبی نامید. چنین رقابتی را اغلب در مناسبات احزاب سیاسی دارای همکاری با یکدیگر نیز مشاهده می‌کنیم.

طبیعی است که هم دموکرات‌های انقلابی و هم کمونیست‌ها می‌کشند نفوذ خود را بر توده‌ها افزایش دهند، اگر چه پایگاه اجتماعی هر دو گرایش سیاسی که «ذخیره‌ای» این گسترش است، یکسان نیست (مثلاً، دموکرات‌های انقلابی،

نمی‌توانند موقعیت استواری میان پرولتاریای صنعتی شهر داشته باشند، کمونیست‌ها نیز نمی‌توانند نفوذ قابل توجهی بر محافل بالایی اقتدار میان‌ی و دهقانان مرفه داشته باشند) لیکن، همچنانکه پیش از این گفتیم، تاحد زیادی مشابه یا بهر حال نزدیک است. تاریخ گذشته مناسبات بین حزبی، طنین اختلافات و ستیزهای گذشته، سوء تفاهم و عدم اعتمادی که در مواردی غلبه بر آنها طی مدت زمان کوتاه مشکل است، نیز، بر روی هم در موارد زیادی بر بفرنجی اوضاع می‌افزاید.

برخی اوقات دموکرات‌های انقلابی زمانی که زمام امور دولت را بدست می‌گیرند تمایلی به تقسیم قدرت واقعی بسا هیچکس دیگر نشان نمی‌دهند. بعلاوه، این گرایش دموکراسی انقلابی، مشابه یک نیروی اجتماعی اغلب با منافع محافل حاکمه انطباق دارد.

دموکرات‌های انقلابی، در کوشش برای تحکیم موضع مسلط خود اغلب بسوی انحصار سیاسی تمایل نشان می‌دهند و با دیده شک و تردید به عرصه‌های سیاسی و فعالیتی که تحت کنترل آنها نباشد، می‌نگرند.

و این نکته‌ای است که بیش از همه در رابطه با احزاب کمونیست صدق می‌کند، چرا که دموکرات‌های انقلابی استحکام آموزش و سازمان کمونیست‌ها، و اهمیت پیوندهای بین‌المللی این احزاب را برای اتوریته‌شان درمی‌یابند.

ارتجاع داخلی و خارجی بر این ترس بطور مصنوعی دامن می‌زند، تمایلات «خرابکارانه» به کمونیست‌ها نسبت می‌دهد و مدعی می‌شود که کمونیست‌ها تدارک می‌بینند تا «وارث سیاسی» دموکرات‌های انقلابی بشوند، و، با تعمیق روند انقلابی، دمکرات‌های انقلابی را به بنا به نیرویی که نقش خود را ایفا کرده‌است، کنار می‌زنند.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشته باشیم اینست که محافل معینی از دموکرات‌های انقلابی از مسأله تماس و همکاری با کمونیست‌ها برای ما نور در مناسبات خود با جهان سرمایه‌داری و برخی اوقات حتی دولتهای ارتجاعی در نواحی جنبش‌های بخش ملی استفاده می‌کنند، بی‌اعتمادی، بیگانگی و حتی دشمنی با کمونیست‌ها گاهی با احساسات خود این محافل منطبق نیست، اما در عین حال، اخذ وام، اعتبار و کمک‌های فنی از دولتهای امپریالیستی را برای آنها تسهیل می‌کند و اغلب تضمین کننده گرایش منفی کمتری از جانب دولتهای سرمایه‌داری و انحصارات بین‌المللی، و نیز نیروهای معینی در جهان سوم، نسبت به رژیم‌های دموکراسی انقلابی است.

از سوی دیگر، یکی از اصول خطمشی خرابکارانه استعمارنو علیه دولتهای مترقی‌یاشیدن بذریع اعتمادی و نفاق میان جریانات ترقیخواه، برانگیختن دمکرات‌های انقلابی به جبهه‌گیری در مقابل کمونیست‌ها، کوشش برای تضعیف پیوندهای بین‌المللی این کشورها با اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی است. امپریالیست‌ها، هم‌آوا با هم و گاهی اوقات هم با جناح محافظه‌کار متمایل بر راست دموکراسی انقلابی، که عمدتاً دشمن کمونیست‌ها است، عمل می‌کنند. هدف آنها ایجاد دشواری‌های اضافی هر چه بیشتر در راه نزدیکی صفوف دموکرات‌های

انقلابی و کمونیست‌ها است. برخی از دموکرات‌های انقلابی که دارای مواضع ضدامپریالیستی قاطعی نیز هستند به این مفهده جو بیها (پرووکاسیون) میدان می‌دهند. آنها می‌کوشند «استقلال» ایدئولوژیکی خود را با مبارزه علمی به سرمایه‌داری و هم کمونیسم نشان دهند، غافل از اینکه این جریان در عمل برفع دشمنان انقلاب است.

چنانکه مشهود است، عواملی که گسترش همکاری و نزدیکی دموکرات‌های انقلابی و کمونیست‌ها را بفرنج می‌سازند از نظر وسعت کلی وحدت‌شان نسبت به جنبش کارگری جهانی و احزاب کارگری کشورهای جوان، خود با هم تفاوت دارند.

در حالیکه از لحاظ تاریخی و از نقطه نظر دورنمای درازمدت جدی‌ترین عوامل وجود آورنده دشواری‌ها متفاوت هستند. و همچنین نظائر ایدئولوژیکی آنها - با اینهمه همه آنها در ارتباط مستقیم با سرشت اجتماعی دموکراسی می‌باشند. در مرحله کنونی انقلابی جدی‌ترین موانع همکاری میان دموکرات‌های انقلابی و احزاب کارگری اختلافات سیاسی هستند. این اختلافات در وهله اول مربوط می‌شوند به نقش احزاب کارگری در زندگی عمومی و دولتی، تکامل دموکراسی و موضوع انتر ناسیونالیستی احزاب کارگری.

رویدادها نشان می‌دهند، که حتی با وجود نزدیکی ایدئولوژیکی معینی که برخی محافل دموکراسی انقلابی زردارهای کشورها با احزاب کارگری پیدا کرده‌اند، ولی با اینهمه سیاست تحدید نفوذ احزاب کارگری در این کشورها دنبال می‌شود. بعلاوه پذیرش شعارهای احزاب کمونیست و برخی نظریات سوسیالیسم علمی توسط آنها - که نمودی از تکامل سیاسی و رادیکالیزه شدن دموکراسی انقلابی است - برخی اوقات توسط این محافل در کوشش جهت تضعیف مواضع احزاب کمونیست بکار می‌رود.

دموکرات‌های انقلابی اغلب نظام تک‌حزبی را ترجیح می‌دهند. بدیگر سخن، تنها وجود حزب خود، سازمان سیاسی خود را می‌پسندند. در عمل، برخی گروه‌های انقلابی دموکراتیک، در عین حال که روابط خود را با احزاب کارگری حفظ می‌کنند، می‌کوشند شرایطی فراهم آورند که طی آن، دیر یا زود، احزاب کارگری در سازمانها یا احزاب ملی - دمکراتیک ادغام و یا حل شوند.

محافل معینی از دموکراسی انقلابی ترجیح می‌دهند که تماس و همکاری با کمونیست‌ها، بر اساس فردی حفظ شود. نیروهای معینی در حزب بهت سوریه چندین سال این سیاست را تعقیب می‌کردند. تجلی عملی این سیاست کوششهایی بود که رهبران بهتی برای وارد کردن کمونیست‌های مسورد نظر خویش (ونه منتخب از سوی حزب کمونیست) به حکومت و دستگاه دولتی بعمل می‌آوردند. رهبری کنونی حزب بهت، و در رأس آن حافظ اسد، این وضع را عوض کرد. رهبری کنونی حزب بهت سوریه بر اساس منافع تکامل مترقیانه کشور، و مبارزه ضد امپریالیستی افزایش همکاری با کمونیست‌ها را به مثابه یک حزب آغاز کرده‌است. حتی وقتی که کمونیست‌ها از حق فعالیت سیاسی علنی برخوردار می‌شوند، فعالیت آنها در معرض تفسیقات غیر مستقیم قرار داد.

البته باید تاکید کنیم که، سیاست

اعمال فشار به احزاب کارگری همواره بمعنای چشم‌پوشی دموکرات‌های انقلابی از سیاست همکاری واقعی با کمونیست‌ها نیست. در واقع امر، ایندو سیاست (همکاری از یکسو و اعمال فشار از سوی دیگر) موازات یکدیگر عمل می‌کنند، یا حتی ممکن است، مکمل یکدیگر باشند. طبیعتاً، مواردی هست که همکاری خصلت صوری دارد و عملاً پوششی است برای تاکتیک فشار و تحدید.

بلاخره، محافل معینی از دموکراسی انقلابی، بویژه جناح راست آن، می‌کوشند از مسأله رابطه با کشورهای اردوگاه سوسیالیسم علیه احزاب کارگری کشور خود بهره‌برداری کنند. این محافل در عین اینکه خدمات و نقش «کمونیسم بین‌المللی» را در جهان معاصر می‌پذیرند و تمایل به همکاری با آن نشان می‌دهند، به کمونیست‌های کشور خود برچسب «بد» و «دگماتیست» می‌زنند.

علیرغم تمام این مشکلات، سمت‌گیری احزاب کمونیست در انقلاب ملی و دموکراتیک، چنانکه مواضع آنها نشان می‌دهد، نه در راستای توافق تاکتیکی با دموکراسی انقلابی که تنها دوره زمانی محدودی را در بر می‌گیرد و اقدامات و مسائیل ویژه‌ای را شامل می‌شود، بلکه در راستای اتحاد استراتژیک با دموکراسی انقلابی است. (۳)

از اینجاست که خطمشی پیگیر کوشش برای همکاری عملی با دموکرات‌های انقلابی نشأت می‌گیرد. آنچه در اینجا اهمیت بسیاری دارد انجام یک ارزیابی عینی است - که کمونیست‌ها انجام داده‌اند - از اصلاحات اجتماعی انجام گرفته در کشور های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، از سهمی که دموکراسی انقلابی در تکامل‌رهایی ملی و اجتماعی کشورهای نواستقلال ایفا می‌کند.

- یادداشت‌ها:**
۱. الدستور بپروت ۳ اکتبر ۱۹۷۱
 ۲. ما در اینجا به تضادهای «از لحاظ اجتماعی مشروط» در معنای محدود آن نظر داریم، چرا که در معنای وسیع، تمام اختلافات اصلی میان کمونیست‌ها و دموکرات‌های انقلابی به این یا به آن طریق در ارتباط با سرشت اجتماعی دموکراسی انقلابی می‌باشند.
 ۳. جادارد یادآور شویم که گرایشهای سیاسی از این نوع توجه برخی از ایدئولوگهای آشکار استفاده از این روشها برای مبارزه با سوسیالیسم علمی توصیه می‌کنند. برای نمونه، مجید خسدوری، استاد دانشگاه جان‌هاپکینز و سرپرست سابق مرکز مطالعات خاورمیانه، تشویق «ظهور یک جنبش روشنگرانه و مترقی را که برخی از اجزاء کمونیسم و ناسیونالیسم را درهم آمیخته باشد و بدینسان جنبش کمونیستی را خلع سلاح کند» پیشنهاد می‌نماید. (مجید خسدوری، گرایشهای سیاسی در جهان عرب، نقش اندیشه‌ها و آرمانها در سیاست، بالتیمور ولندن، ۱۹۷۰، صفحه ۱۲۸).
 ۳. خالد بکتاش در مصاحبه‌ای با رورر نامه Népszabadsag می‌گوید «ما کمونیست‌ها، مانند سایر نیروهای ترقیخواه، عقیده داریم که همکاری میان نیروهای ترقیخواه یک تاکتیک گذرا یا موقتی نیست بقیه در صفحه مقابل

صنایع روستائی ایران و وضعیت زحمتکشان روستائی در این صنایع (۶) بخش دوم: «تولید کالائی ساده» و «تولید کالائی سرمایه‌داری» «قسمت دوم» (قالی بافی)

برای بررسی صنایع دستی در جامعه روستائی ایران، به چند لحاظ باید حتی المقدور جای مناسبی را به صنعت قالی بافی اختصاص داد تا بتوان از آن با شرح و بسط بیشتری صحبت کرد. یکی به لحاظ این که شاغلین در این صنعت، بیش از هر صنعت دیگری، در حدود یک میلیون نفر و غالباً روستائی‌اند. از این لحاظ، هیچ صنعت دیگری، اعم از دستی یا ماشینی، با آن قابل مقایسه نیست. دیگر این که صنعت قالی بافی، از نظر موقعیتش در صادرات کشور، پس از نفت مقام مهمی دارد. مثلاً طی پنج ساله از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴، بنا به آمار رسمی منتشر شده، معادل ۳۴۹۴۱ میلیون ریال فرش از کشور صادر شده است که پس از صادرات نفت و در تراز صادرات پنبه (بنا به ۳۶۸۰۲ میلیون ریال) قرار گرفته است (آمار منتخب ۱۳۵۶). از انتشارات مرکز آمار ایران، شماره مسلسل ۷۷۰، به همین سبب است که در حدود ۹۰ درصد از مجموع کارگاه‌های نساجی در روستاهای کشور قالی بافی‌اند. چنانکه در سال ۱۳۴۹ از ۳۶۳ هزار کارگاه نساجی روستائی، در حدود ۸۰ درصد به ریسندگی و بافندگی و ۳۰ درصد به گلیم بافی و زیلو بافی و ۸۹ درصد به قالی بافی اختصاص داشت (صنعت نساجی روستائی، سال ۱۳۴۹). از انتشارات مرکز آمار ایران، شماره مسلسل ۳۴۹.

بعلاوه، قالی بافی، چه به ملاحظات فنی و هنری و چه به ملاحظاتی مناسبات تولیدی در بین صنعتگران شاغل در این رشته و واسطه‌های گوناگون سرمایه‌گذاران و تجار فرش، از تنوع فوق‌العاده‌ای برخوردار است. صنعت قالی مراتب گذار از «تولید خودمصرفی» به «تولید کالائی» و از «تولید کالائی ساده» به «تولید کالائی سرمایه‌داری» دایمی کرده است و اکنون با وجودی که «تولید کالائی سرمایه‌داری» به نحوی قاطع در آن تفوق دارد، ولی شکل‌های تولیدی ما قبل را هم می‌توان چسبه و گریخته در آن دید.

گذشته از این‌ها، یک وجه تمایز صنعت قالی از بقیه صنایع دستی ایران در این است که تعداد کثیری از این صنایع، طی صد یا صد و پنجاه ساله اخیر، به علت نفوذ و رقابت محصولات صنایع ماشینی مشابه، اهمیت اقتصادی خود را، مخصوصاً در شصت و هفتاد ساله گذشته، از دست دادند. در حالی که صنعت قالی، به سبب مصونیت از رقابت محصولات ماشینی، اهمیت اقتصادی بارزی دارد، هر چند که عوارض ناگوار ناشی از «تولید کالائی سرمایه‌داری» را تحمل می‌کند که در درجه اول متوجه قریب به یک میلیون زحمتکشان صنعتگر و هنرمند این رشته است.

با این مقدمات پیداست که وقتی از صنایع دستی ایران در روستا صحبت می‌شود، حتماً باید جایی را فراخور موقعیت صنعت قالی در جامعه روستائی ایران اختصاص داد و در آن از جمله به وضعیت زحمتکشان روستاها در این صنعت پرداخت تا مشکلات صنعت قالی که میراث حکومت‌های ضدملی پیشین است هر چه بیشتر شناخته و بر رفع آن‌ها کمک شود.

سابقه قالی بافی در ایران، بنا به معدودی آثار مستند، حداقل به حدود دو هزار و پانصد سال پیش می‌رسد. از شواهد تاریخی دیگری پیداست که از آن وقت به بعد قالی بافی در ایران عمومیت داشته و در مناطق گوناگون کشور معمول بوده است. البته مراحل مقدماتی این صنعت در اجتماعات دام پرور کوچک و به وسیله زنان تطویر یافته است. چنان که امروز هم زنان ایلی عموماً در ریسیدن پشم گوسفند و بره و موی و کرک بز و تهیه انواع بافتنی‌های پشمی و از جمله در بافتن قالیچه مهارت دارند و چنین اموری را یکی از وظایف خانه‌داری و کارهای زنانه می‌دانند. ولی تطور مراحل پیشرفته تر قالی بافی در ایران طبعاً در جوامع روستائی و شهری اتفاق افتاده است و در این جوامع بود که این صنعت به تدریج از صورت «خانگی» و «تولید خودمصرفی» به یک «حرفه» تبدیل شد و جنبه «تولید کالائی» پیدا کرد.

از قرائن پیداست که تا قبل از دوره صفویه هنوز «تولید کالائی» در قالی بافی بر «تولید خود مصرفی» تفوق پیدا نکرده بود. تا آنوقت، قالی بافی بصورت یک صنعت «خانگی» و به مثابه یکی از امور خانه‌داری در خانوادگی ایلی و روستائی و ندرتاً شهری به عهده زنان محول بود. زنان، همان‌طور که حالاً هم چسبه و گریخته معمول است، به منظور استفاده خانگی و با اغتنام فرصت از اوقات فراغت به قالی بافی می‌پرداختند. در همان حال، دخترانشان هم این صنعت را از آنان می‌آموختند و وقتی که به خانه شوهر می‌رفتند در آنجا هم قالی بافی را دنبال می‌کردند. به این ترتیب، قالی بافی در این خانواده‌ها، به صورت یک سنت از نسلی به نسل بعد انتقال می‌یافت.

بقیه از صفحه مقابل

این همکاری ضرورتی است که از شرایط عینی نشأت می‌گیرد (Nepszabadsag 31 May 1966) بکنش در نطق گشایش کنکره چهارم حزب (۱۹۷۴)، یکبار دیگر گفت: «حزب کمونیست سوریه با تمامی پراتیک سیاسی خود ثابت کرده که اتحاد با دموکراتهای انقلابی را یک مرحله استراتژیک و دراز مدت می‌انگارد و نه یک

تا کنیک گذرا، (مجله بررسی مارکسیستی جهان، شماره ۱۱، ۱۹۷۵، صفحه ۱۱). محمد دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق نیز این موضع اصولی را هنگام امضاء بیانیه مشترک حزب کمونیست عراق و حزب بعث درباره همکاری در جبهه میهن پرستانه ملی فرمولبندی کرد. (اللوته، ۱۸ جولای ۱۹۷۳).

مقارن دوره صفویه شاید هم اندکی پیش از آن، به موازات رونق پیشه‌ها و تجارت و اعتلای عمومی اقتصاد، قالی بافی به «حرفه» تبدیل شد و جنبه «تولید کالائی» به خود گرفت و مردان، که تا آن وقت به ندرت در این صنعت دست داشتند، بصورت پیشه‌وران هنرمند به تطور قالی بافی کمک کردند. در کارگاه‌های درباری و کارگاه‌های معمولی دوره صفوی، انواع قالی‌های ایران، به عنایت استادان ماهر، از نظر نقش و نگار و بافت به حد اعلا تطور یافت. قالی بزرگی را که «استادمقصود کاشانی» با نقوش گل و گیاه بر زمینه آبی آسمانی برای مقبره شیخ صفی در اردبیل بافته است میتوان نمونه بارزی از اعتلای قالی بافی ایران در دوره صفوی دانست. در این دوره، به مقدار زیاد، قالی از ایران به اروپای غربی صادر میشد و چون از طریق «ترکیه» به کشورهای اروپائی می‌رسید، در آن کشورها به «قالی ترکی» مشهور شد.

صنعت و بازرگانی قالی، پس از دوره صفوی، نشیب و فراز هائی به خود دید تا به دوره قاجار انتقال یافت. در این دوره قسمتی از سرمایه‌های تجاری داخلی و خارجی متوجه این صنعت شد و استحاله آن را از «تولید کالائی ساده» به «تولید کالائی سرمایه‌داری» تسریع کرد. در تمام این مدت، قالی بافی منحصر به زنان و دختران باقی نماند. بلکه جمع کثیری از مردان و پسران نوجوان نیز، مخصوصاً در جامعه روستائی ایران، به این «حرفه» روی آوردند و حتی عده زیادی کودک از خانواده‌های زحمتکش شهرها و روستاها از سنین شش هفت سالگی به قالی بافی گمارده شدند. امروزه، به موجب آخرین تحقیقات، قریب به یک میلیون نفر در قالی بافی دست دارند که در اکثریت بزرگشان روستائی‌اند و حداقلاً در یازده هزار روستای ایران قالی بافی «حرفه‌ای» رایج است. اکنون، چنان که خواهیم دید، سال‌ها است که از نفوذ سرمایه‌تجاری در صنعت قالی بافی می‌گذرد و سال‌هاست که «نهری کار» در این صنعت تحت بهره‌کشی شدید «سرمایه» فرا گرفته است.

ماجرای رخنه سرمایه تجاری در صنعت قالی بافی را بهتر است از دوره قاجار و خصوصاً از نیمه دوم این دوره تعقیب کنیم. در آن وقت، پس از فروختن جنگ‌های ناپلئون که موقتاً موجب اختلال در ورود کالاهای ماشینی کشورهای سرمایه‌داری به مشرق زمین و از جمله ایران شده بود، بار دیگر کالاهای ماشینی این کشورها با بازارهای ایران را تسخیر کرد. مخصوصاً انواع منسوجات انگلیسی که طبعاً از محصولات مشابه صنایع دستی ایران ارزان تر بود، بازار کالاهای ایرانی را از رونق انداخت. کارگاه‌های نساجی گوناگون، نظیر شال بافی، ابریشم بافی، مخمل بافی و غیره، در شهر و روستا، تدریجاً به ورشکستگی و تعطیل دچار شدند. در حالی که حکومت‌های وقت این صنایع ملی را از هر کمک و حمایت ممکن دولتی محروم نگه داشته بودند و مراجعات و شکایات پیشه‌وران و بازرگانان خرده‌بازم به علت وابستگی دستگاه دولتی به سیاست‌های استعماری مشکلی راحل نمی‌کرد.

در همان حال که سرمایه‌داران اروپائی با صدور کالاهای محصول کارخانه‌های خود به ایران باعث رکود بازار محصولات صنایع دستی ایران می‌شدند، موجبات افزایش تولید کالاهای نظیر تریاک، پنبه، ابریشم، چرم و حنا را فراهم می‌آوردند که باید از ایران به اروپا صادر می‌شد تا کارخانه‌هاشان از لحاظ تأمین مواد اولیه در مضیقه قرار نگیرند. گذشته از این نوع کالاها، مقدار تولید قالی نیز که از رقابت محصولات ماشینی مصون بود افزایش پیدا کرد و صدور آن رونق گرفت. در ابتدای امر، بازرگانان تبریزی قالی‌های ایران را به «اسلامبول» می‌بردند که خریداران اروپائی و ندرتاً آمریکائی برای این قالی‌ها در آنجا زیاد بودند. کمی بعد شرکت انگلیسی «زیکلر» و سپس در دهه اول قرن بیستم چند شرکت بازرگانی دیگر اروپائی و آمریکائی، به منظور صدور قالی از ایران، شعباتی در تبریز، اراک، کرمان و چند نقطه دیگر از مراکز قالی بافی ایران دائر کردند. این شرکت‌ها، در عین اشتغال به صدور قالی از ایران، با تحویل دادن کلاف‌های پشمی رنگ شده و نقشه و ملزومات دیگر به قالی بافان شهری و روستائی در تولید قالی سرمایه‌گذاری می‌کردند و در افزایش مقدار تولید و تسریع در روند تولید مؤثر می‌شدند. فقط در اراک، یا «سلطان آباد» آن روز، سرمایه‌هایی که این شرکت‌های خارجی در تولید قالی به کار انداخته بودند به قولی:

«... بربک میلیون لیره انگلیسی بالغ می‌شد و تنها در شهر اراک ۳۰۰۰ دستگاه برای صادرات کار می‌کرد...» (نقل از صفحه ۹۴ «قالی ایران»، نوشته م. ا. به آذین، از انتشارات «ابن سینا»، تهران-۱۳۳۴). بنا بر این، به موازات بحران و رکود صنایع دستی در ایران و تعطیل شدن کارگاه‌های نساجی در شهر و روستا، صنعت قالی در ایران رونق پیدا کرد و جمع کثیری از صنعتگران به کار در رشته‌های شال بافی، ابریشم بافی، مخمل بافی و غیره به این صنعت جذب شدند.

بنابر آنچه گذشت، در آستانه قرن بیستم، تولید و صدور قالی ایرانی با سرمایه تجاری داخلی و در درجه اول سرمایه بازرگانان تبریزی و سپس با سرمایه شرکت‌های خارجی رونق پیدا کرد. تولید و صدور قالی به صورتی که به ازای کالاهای ماشینی خارجی که بازاریهای ایران را گشوده بودند جایگزین تولیدات صنایع دستی و ورشکسته ایران شدند که در محرومیت از حمایت و کمک دولتی از عهده رقابت با کالاهای خارجی بر نمی‌آمدند. از آن وقت به بعد، تولید قالی، نظیر تولید و صدور نفت، تدریجاً به یکی از مهم‌ترین رشته‌های فعالیت اقتصادی ایران تبدیل شد. با این صنعت دستی، سرمایه بزرگی در اشکال گوناگون بهره‌کشی از نیروی کار زحمتکشان قالی بافی و عمدتاً روستائی به کار انداخته شد که تشریح آن‌ها را مضمون اصلی مقاله آینده قرار داده‌ایم.

ناظم حکمت

کشته افتاده در میدان

کشته‌ای افتاده است ، -
جوانک بیباک هیجده ساله -
با آفتاب در سراسر روز ،
با ستارگان به هنگام شب ،
در میدان بایزید استانبول.

کشته‌ای افتاده است .
به یک دست کتاب درسی‌اش را گرفته ،
بلدمت دیگر رؤیای ناتمامی را ، -
رؤیایی که پیش از زادن مرده است
در آوریل سال هزار و نصد و شصت ،
در میدان بایزید استانبول.

کشته‌ای افتاده است .
به تیرزدنش ،
و زخم گلوله پریشانی‌اش
همچون میخک سرخی است که بشکفته ،
در میدان بایزید استانبول.

کشته‌ای همچنانی افتاده خواهد ماند
و خوتش قطره قطره بر زمین خواهد چکید ،
تا آن روز که مردم سلاح در کف کشورم
با سرودهای آزادی
خواهند آمد و میدان بزرگ را به یک حمله خواهند گرفت .

سرودها

از خود مردم ، سرودهاشان زیباترند ،
و پربارتر از امید ،
و غمگین تر ،
و دیرپا تر .

بیش از خود مردم ، من سروده‌هاشان را دوست داشته‌ام .
بی مصاحبت مردم ، توانسته‌ام زندگی کنم ؛
بی سرود ، هرگز .

برایم پیش آمده است که بادلدارم
بیوفائی کرده باشم ،
با سرودی که برایش خوانده‌ام ، هرگز ؛
هرگز هم سرودها فریب نداده‌اند .

زبان‌شان هر چه باشد ،
سرودها را من همیشه فهمیده‌ام .

در این دنیا ، هیچ چیز
از آنچه توانسته‌ام بنوشم و بخورم ،
از هر کشوری که بدان سفر کرده‌ام ،
از هر آنچه توانسته‌ام ببینم و بشنوم ،
از هر آنچه توانسته‌ام لمس کنم

و یضمیم ،
هیچ ، هیچ چیز
هرگز آنقدر مایه خوشبختی‌ام نبوده است
که یک سرود ...

در باره شوراها

بقیه از صفحه ۴
اختلاف با هیات نظارت کاندیداهای خود را پس گرفت. در اسلام‌آباد جمعی از کاندیدها استعفا کردند، در نهایت انتخابات شورای شهر برگزار نشد و این بدنبال اعتراضات و انتقادات گروه‌های مختلف از نحوه برگزاری انتخابات و عملکرد مسئولین بود (اطلاعات، شنبه ۲۱ مهر ۱۳۵۸). در ایلام جوانان شهر طی تظاهراتی انتخابات آزاد مردمی را طلب کردند. آنها با دادن شعار «شورای مطلقانی ایجاد باید گردد، شورای مالکین منحل باید گردد» خواستار انتخابات دموکراتیک شدند. انجمن جوانان مسلمانان شهر ایلام با پشتیبانی از خواسته‌های این جوانان شرکت در

انتخابات را تحریم کرد (اطلاعات، شنبه ۲۱ مهر ۱۳۵۸). بگفته‌ی وزیر کشور در رشت از صدها نفری که واجد شرایط شرکت در انتخابات بودند هشت هزار نفر بهای صندوق‌های رای رفتند (گفته‌های آقای هاشم صباغیان در مصاحبه تلویزیونی). تجربه تاریخ ثابت کرده است که نهادهایی که بدون توجه به ابتکار و قریحه انقلابی بوده‌ها، «از بالا» تحمیل شده باشند، واژ پشتیبانی گسترده توده‌ها برخوردار نباشند، تضمینی ندارند. تنها تها شورایی را می‌توان یک نهاد راستین دموکراتیک دانست که از پایین و بر اساس خلاقیت انقلابی توده‌ها سر بر کشد.

رناليسم سوسياليستي و روند ادبي مدرن

«مناظره در باره انسان»

«من هیچ چیز زیباتر، پیچیده‌تر و جالبتر از انسان نمی‌شناسم. او همه چیز است.»

ماکسیم گورکی

در آن روز که «لیندون جانسون»، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا، قرار بود یکی از «انسانی» ترین نطق‌های پیش از انتخابات خود را ایراد کند، گروهی از استادان زبان و ادبیات روسی دانشگاه‌های مختلف آمریکا در منزل یک جوان نیویورکی کارآموز تحقیقات «اسلاو شناسی» گرد آمدند. آنان تقاضا کرده بودند تا با یک محقق ادبی شوروی که در حال بازدید از ایالات متحده بود، دیداری غیررسمی داشته باشند، تا «مسائل پیچیده رشته‌مان را پوست کنده و جهت‌دار بود. محققان آمریکایی در سراسر طول جبهه حمله کردند. درحالی‌که با مسائلی که در مطالعه «حماسه ایکور» پیش آمده بود آغاز می‌کردند، قدم به قدم از یک مرحله ادبیات روسی به مرحله دیگری، تا آنجا که آثار ویژه محققان شوروی بدان راه می‌داد حرکت می‌کردند. و گفته‌هایشان از سرزنشها، کنایات و حتی استهزاء خالصی نبود. به‌رحال، متصفانه باید گفت که در پایان، فضایل کارمحققان ادبی شوروی را، بویژه در تحقیق ادبی درباره نویسنده‌گان روس و خارجی، پذیرفتند.

مباحثه، هنگامی که به مسیر ادبیات شوروی چرخید، به اوج شدت خود رسید. در گریما گرم‌متناظره چیزی رخ داد که سازماندهندگان مجلس ملاقات پیش‌بینی‌اش را نکرده بودند. شکاف میان محققان آمریکایی، خط عمده بحث در هم شکسته شد، همه چیز در آشفتگی فرو پیچید. یکی، دیگری را به نهی‌بلیست بودن و داشتن برخورد ناپیدا نسبت به حرف‌های مهم‌ساخت؛ کسی از شکل‌گرایی (فرمالیسم) دفاع کرد و دیگری از کوره در رفت... همچون شراره‌هایی در شب، نامها شعله می‌کشیدند و ناگهان فرو می‌مردند؛ دمیزوف، زامیاتین و یاسچسلاو ایوانوف، روسلاووف، گومیلوف، لونتس، پیلنیک، یاسترناک...

میهمان شوروی درحالی‌که محققان آمریکایی را بحال خود وامی‌گذاشت تا هر چه می‌خواهند بگویند، به‌دائمی درباره زندگی پیچیده و آمیخته با ناکامی یک مهندس مهاجر روسی که آنشب اتفاقاً در آنجا حضور داشت، با دقت گوش سپرد؛ «چهل سال عمر من در کشورهای بیگانه سرشار بوده است از کارهای ناپذیر و هراس‌مدم از اینکه نکند فردا از کار بیکارم کنند و بگدایی بی‌مقام من در آلمان، فرانسه و آمریکا بکارهای ساختمانی اشتغال داشته‌ام و بیش از بیست سال را در نیویورک کار کرده‌ام. برای اختراعات گوناگون خود حق ثبت شده‌ام دست آورده‌ام. اما برای زندگی در شهر پول کافی ندارم. همه ثروت ما شامل خانه حقیری است در تکه زمینی کوچک در کنار شهر. یک بیوک دست‌دوم خریده‌ام که موتور آن هنوز کار می‌کند و...»

بدبختانه بحث میان استادان چنان فحوائ تندوتیز و هیجانی بخود گرفت که میزبان مجبور شد صحبت مهندس را با محقق شوروی قطع کند و تقاضا نماید تا «تردیدهای معلم را بر طرف سازید»، میهمان شوروی، درحالی‌که چند کلمه‌ای سخن گفت، پیشنهاد کرد تا بخاطر مردمی‌توشند که شرافتمندانه در جستجوی حقیقت‌اند، حقیقتی که می‌تواند انسان را واقعاً آزاد، روحاً و جسماً زیبا و خالصاً سعادتمند سازد.

بعد نطق انتخابی جانسون در تلویزیون آغاز گردید. چهره جانسون و چینیها بوجهی دیگر بر چهره‌ای عادی تأکید داشت. او از ضرورت دفاع از حیثیت فردی انسانها، چه غنی و چه فقیر، سخن گفت. اما مناظره کنندگان گوش نمی‌دادند. همگی به مخالفت با استادی برخاستند که میگفت همه «باشما چکین» های گویا مدت مدیدی است که دیگر جزو زندگی واقعی نیستند. پروفوسور ج. یاشور و التهاب اعتراض کرده «برعکس، تراژدی قهرمان گویا در داستان «شئل» برای سر امر دنیا با معنی است.» او سر بیامحتویات کتاب «شخصیت باشما چکین» اثر محقق هلندی «ج. وان در انک» را مرور کرد و اشاره نمود که «کاراوموتلا» یکی از کتابهای خود را که درباره تنگناهای انسان حقیر در دنیای سرمایه‌داری است، «به‌همه آکاکی آکاکیه ویچ باشما چکین‌های همه ایام و همه کشورها» تقدیم کرده است - و ناگهان به‌سوی میهمان شوروی برگشت و ستیزه‌جو پرسید: «وشما، پروفوسور، آیا به پرداختن به مسئله انسانگرایی (اومانیسم) ادامه می‌دهید؟»

«آری، بیش از پیش و همیشه.»

«اما دقیقاً چه نوع انسانگرایی را می‌توانیم در این روزگار مورد بحث قرار دهیم؟»

«مطمئنم به من ظن نخواهید برد که گرایشی به ستایش از ارزشهایی که آمریکاییان گرامی می‌دارند دارم. اگر سوال‌شمارا با این سخن پاسخ گویم، در این مرحله از زمان، در واقع می‌توانیم تنها از اومانیسم واقع‌گرایانه، تنها از اومانیسم عملی سخن بگوئیم. و من واقع‌گرایانه و عملی را از دنیای بازرگانی آمریکاییان وام نگرفته‌ام، بلکه از یکی از بنیاد گزاران آئین‌مان گرفته‌ام.»

هر زمان که کتابی راجع به فلسفه، جامعه‌شناسی، تاریخ فرهنگ یا نقد ادبی که به مسئله انسان می‌پردازد می‌بینم، به این ملاقات که

در اکتبر ۱۹۶۴ در نیویورک روی داد، فکر می‌کنم. و به نظر می‌رسد که این مسئله در همه‌جا مورد بحث است. می‌توان مدعی شد که این مسئله موضوع عمده برخورد‌های مدام میان دنیای کهنه و نو است. تنها مانعیم که چنین فکر می‌کنیم. «والدمارفن کورینسکن» سوسیال دمکرات آلمان غربی، نوشت: «حوزه اساسی تضاد که حل ناشدنی است و دو دنیا را از هم جدا می‌سازد، جوهر انسان است، جوهر درونی او. این میدان نبرد است که آینده نوع بشر باید در آن تعیین گردد.» پس شکفت آور نیست که انسان به یک اندازه در مرکز توجه آثاری باشد که به‌ادوم چون «تاج سرزندگی» می‌نگرند و آثاری که او همواره برایشان یک «موجود لرزان» بوده است.

یکی از پدیدگرای، فیلسوفان آمریکایی، تاریخدانان، جامعه‌شناسان و منتقدان ادبی، کتابهایی منتشر کرده‌اند، با تفاوت بسیار در محتوی و شکل، همچون: مسائل انسان اثر جان دیوئی، در باره طبیعت انسان اثر داکو برن، رنه، انسان خرد ستیز اثر ویلیام باره، عظمت انسان اثر ریچارد. وستبورگ و انسان علیه اسطوره اثر ب. دوتهام. در مادرید، حوزه اورتگا کتاب «انسان و جامعه» «El hombre y lagente» را منتشر کرد. کتابی با عنوان شاعرانه انسان در سرایش شعر توسط محقق ادبی آلمان غربی بنوفن وین نوشته شد. ریچاردف. برنر، جامعه‌شناس آلمانی کتاب خود را انسان در پرتو جامعه‌شناسی نام داد. گونتر آندرس، «اومانیست» آلمان غربی، بشیوه‌ای تحریک آمیز کتاب خود را کهن سالی انسانها، درباره روح عصر دومین انقلاب صنعتی نامید. تئودور لیت «تئو اومانیست» نیز از همین زمره است. کتاب او به نام آموزش به انسان در پرتو رویارویی شرق و غرب در هیدلبرگ منتشر شد.

این کتابها بسبب کلمه «انسان» در عنوانشان شاخص می‌گردند، جلب نظر می‌کنند. اما انسان موضوع نخستین آثار نیست همچون: پندار خلود اثر کورلین لامونت، «منشأ و معنای تاریخ Origine et Sens de L'histoire» اثر کارل یاسپرس، «اگرستانسالیسم خود نوعی انسان‌گرایی است L'Existentialisme est un humanisme» اثر پل سارتر، «مارکسیسم و انسان‌گرایی» «Marxisme et humanisme» اثر ری. بیگیو و حتی مانیفست کاپیتالایست اثر لوئیس کلسو و راکس آدلر. اکثر عناوین گزارشها و نطق‌هایی که در مهمترین انتشارات مکزیک یافت می‌گردد «یادداشت‌های سیزدهمین کنگره بین‌المللی فلسفه» Memorias del XIII Congreso Internacional de Filosofia گویای امر است.

آدولفو مونوز آلونسو، فیلسوف تومیسیت، گزارش خود را بسادگی El hombre ala intemperie نامید. برخلاف اینها، فیلسوف روح‌گرای ایتالیایی میشل فدریکو اسکیاکا عنوان «علمی» تری را ترجیح میدهد، «ساختار آزادی در سرشت هستی انسان la Struttura della liberta nella (Costituzione) Ontologica de luomo»

گابریل مارسل، اگرستانسالیست فرانسوی، مؤلف «Les hommes Contre l'humain» و «انسان‌دشوار ساختن L'homme problematic» از تاکید برستیگری فلسفی در عنوان گزارش خود نیز کوتاهی نمی‌کند. «جنبه اگرستانسالیستی ارج انسانی Aspect existentiel de la dignité Humaine»

در ارتباط با این کنگره، اتحاد شوروی کتاب «فلسفه، علم و انسان» را به زبان انگلیسی منتشر ساخت، و در خود کنگره، فیلسوفان و جامعه‌شناسان شوروی گزارشهایی درباره «انسانگرایی و دنیای نوین»، «فرد و جامعه»، «انسان و تکنولوژی»، «انسان در عصر فضا» را ارائه کردند. در «انسان و دوران او» محققان شوروی بعضی نتایج بنیادی را از مناظران کنگره استخراج کردند. در «انسان در جامعه سوسیالیستی و بورژوازی»، «یک سمپوزیوم»، گزارشها و ارتباطات» و «مسئله انسان در فلسفه معاصر» می‌توان مهارتی در تکمیل این نتایج دریافت. قدری زودتر، «انسانگرایی در ادبیات معاصر» و «ادبیات و انسان‌نو» انتشار یافتند. در عنوان آثار ادبی نیز کلمه «انسان»، بیش از پیش، شروع به ظاهر شدن کرده است: «سروش یک انسان» اثر شووخن، «انسان» اثر زلایتیس، «انسان واسلحه» اثر هونچار، «چهره یک انسان» اثر وینو کوروف «با انسان پیش چشمهای هر کس» اثر سواک....

با دیدن کلمه انسان - L'homme - Mensch در تقریباً هر صفحه این کتابها، پیش خود می‌گوییم، این همه درباره انسان، درباره انسان؟ نه همینکه شروع به بررسی مضامین آن می‌کنیم، به صورتی دقیق تر برایت محقق می‌شود که: این همه بسادگی درباره انسان نیست، بلکه له‌یا علیه انسان است. و، بار دیگر، متوجه می‌شوی، این همه درباره یک انسان، یک نمونه از انسان، نیست بلکه حداقل درباره نمونه‌های گوناگون انسان است که بتدرت یا بهیچ وجه تشابهی با نمونه دیگر ندارد.

آن نوشته‌هایی که بصدانسان است بیشتر اوقات «انسان‌کلی» را متهم می‌سازد. سعی می‌کنند جوهر این «انسان کلی» را در چنگ بگیرند. این انسان است که محمل همه اشکال ممکن سوءاستعمال قرار می‌گیرد. شخص سرعت می‌بیند که این باید همان «انسان کلی» پنداشتی باشد که مارکس و انگلس، چنان طعنه آمیز، در «خانواده مقدس» او را بریسخند می‌گیرند. اما این اتهام در مقایسه با آنچه خیلی پیش از این توسط شوینهاور، شتیرنر، کی‌یر که گورد، نیچه و اسپینگلر گفته شده است، هیچ است. گاه نگاه، در سطور بظاهر خدا ترانه و «غمخوارانه» یاسپرس، اورتگای گاست، گابریل مارسل واریک بنتلی بنا گه‌ان ته انسان بلکه «شیطان درنده» شوینهاوری، «برده‌گرایی زهری شده» سیمسری، «درنده بسور» نیچه‌ای یا «انسان» وصف ناپذیرهای دیگر، پدیدار می‌گردد. شخص هنوز می‌تواند فریاد اسپینگلر را بشنود: «انسان درنده شکاری است. این را دوباره و دوباره خواهیم گفت.»

نمونه بعضی از این سطور «خدا ترسانه» برای مثال چنین است: «انسانیت فی‌نفسه، اخلاق انسان، مهربانی او، خرد وی پیشرفت نمی‌کند... پیشرفت علمی و تکنولوژیک است که بشیوه‌ای امکانات ما را بسط می‌دهد، اما پیشرفت جوهر انسانی وجود ندارد (کارل یاسپرس). و اینها:

«زیستن یعنی که من باید با خویشتن بی‌ارتباط باشم، در یک خارجیت مطلق که آنرا شرایط زندگی یا جهان نامیده‌اند، زیستن یعنی که من باید مدام، با هر چیز خوب یا بدی که این دنیا را تشکیل می‌دهد بستنم، کانی‌ها، روئیدنی‌ها، حیوانات، مردم دیگر، هیچ چیز دیگر بجا نمی‌ماند.» (اورتگای گاست)، یا «انسان، لودگی می‌کند، شاید یکی از حیواناتی باشد که باهوش ترند. او مطمئناً یک حیوان است و نه کمتر قهار؛ و یکی از استفاده‌های عمده که هوش خود را برای آن بکار می‌گیرد، همچنانکه هست، به تجاوز اندیشیدن است، هنگامی که مرتکب آن نمی‌شود. (لیخند متمدن مونالیزا شاید بدین معنا باشد که او دارد طرح قتل را می‌ریزد؛ اما بیشتر محتمل است حاکی از این باشد که او قتل‌هایی در ذهن تخیل می‌کند که هرگز طرح آن را نریخته است.») (اریک بنتلی).

بعضی مؤلفان خود را اگرستانسالیست کاتولیک، دیگران تومیسیت و نفوتومیسیت، و دیگران خود را روح‌گرای یا مصلحت‌گرای (پراگماتیست) می‌نامند، اما همگی آنان سعی دارند انسان را از انسان، از دنیا، از تاریخ جدا سازند، سعی دارند بی‌معنی بودن وجود انسانی، تباهی کامل انسان، بی‌خاصیتی آشکار او را به‌اثبات کنند، می‌کوشند به‌ما بیاوراند که «بنیاد هستی رضامند، تردید آمیز، دراماتیک و فاجعه‌بار انسانی تغییر-ناپذیر باقی مانده»، یا که «سروش از پیش مقدر انسان چنین است که از بدو تولد محکوم به اختناق یا جنایت است» و این‌که انسان اگر چه خالق تاریخ است اما در تغییر دادن آن قصور ورزیده است. «انسان مدرن تنها است. جهان به قلمرو بیهودگی میدل شده است، در حالیکه انسان از درد بی‌کسی بخود درمی‌پیچد.» «انسان متالم است.» و، بعنوان نتیجه نه‌ای، «مركز زیستنده‌ترین (یکانه‌ترین eigenste) امکان هستی است.»

هر کدام از این مؤلفین سبک خاص خویش را دارد. زبان خاص خویش را دارد، اما ایده‌ها... ایده‌ها غالباً بواوم گرفته شده‌اند. و نه تنها از شوینهاور، شتیرنر، کی‌یر که گورد و نیچه. و همه اینها بازمی‌گرد به «گناه آغازین»، به «باطل اباطیل، همه چیز باطل است»، به مقایسه مشهور انسان با ذره پست‌غبار. ایده‌هایی هستند که به‌فساد می‌گریند و به‌ذره غبار میدل می‌شوند. اما بدبختانه درنگ می‌ورزند و می‌ورزند - نه تنها در رسالات فلسفی ایدئولوگ‌های دنیای کهن، بلکه نیز در آثار هماره بسیار مهم نویسندگان معاصر اروپایی و آمریکایی، در آثار نظریه‌آفرینان و مورخان ادبیات.

به‌رحال، حتی حامیان انسان در تعلق خودشان از انسان، در نظریاتشان راجع به‌مأموریت، هدف و نقش انسان، یادارزایی-هایشان از نیروی نهفته او، وحدت ندارند. آنان حتی در شیوه صورت‌بندی مسئله حداقل به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه نخست شامل فلاسفه، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و منتقدان ادبی هستند که عمدتاً، همچنانکه مارکس و انگلس گفته‌اند «به آنچه انسانها می‌گویند، تخیل می‌نمایند، تصویری می‌کنند» می‌پردازند و ورودشان به مسئله زندگی انسانها از راه نحوه‌ای است که «انسانها روایت شده‌اند، اندیشه شده‌اند، تخیل گشته‌اند، بتصور آمده‌اند». به‌رحال، این امکان‌کلا هست که، برخلاف نیتشان، نظرات آنان عیناً با ایده‌های آثاری که علیه انسان می‌نویسند، نقاط مشترک فراوانی بیابد. از اینجاست که ما شاهد کوششهای وقفه‌ناپذیری برای نسبت دادن بحران شخصیت انسان در سرمایه‌داری به‌همه بشریت هستیم. آنها در انسان شک می‌افکنند. «جوهر معنوی» او را از «پارتن» وی مجزا می‌سازند، عقل را در برابر احساس قرار می‌دهند، به‌ناسازگاری اخلاق و پیشرفت حکم می‌دهند. انسان را بنده می‌دهند تا ترک دنیا کند، حقه پیوندهای خویش را از دنیا بکشد، «خویشتن و گیتی را از چیزهای مادی» برهاند، خود را از محیط اجتماعی منفرد سازد. چنانکه سپس بتواند خود را در «وجود درونی خویش که غنی‌تر و شرافتمندانه‌تر» از تمامی ثروت‌های جهان است، غرق سازد. نه، این گروه دستاوردهای انسان را انکار نمی‌کنند. در پایان، فلسفه آنان می‌تواند به چنین چیزی میدل گردد:

انسان، به‌سبب توانایی‌اش به آن که نیروهای طبیعت را فرمانبردار مقاصد خویشتن خود سازد، همواره قدرتمندتر (هر چه قدرتمندتر - immer mächtiger) می‌گردد، اما نیز، بسبب ناتوانی وی به کلا بست نیروی رو به‌شدش در مقاصد ایجابی که زندگی را حفظ می‌کنند، «همواره ما یوس‌تر» (هر چه بی‌یاورتر - immer hilfloser) می‌گردد، اوفی‌تواند مراقبت نماید که نکند در این قدرت از هر حد و مرزی فراتر رود و تهدیدی برای تعادل معنوی، امنیت و هستی وی شود.

ادامه دارد
ترجمه ناصر مؤذن

هفته نامه

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

تهران، خیابان سزادار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان

نزول خوار

به سراغ اومی رفتم. سالها بود که همدیگر را می شناختم. لیسانسیه علوم اجتماعی بود، ولی در کلاس های دوره اول دبیرستان، سپس در کلاس های راهنمایی، ریاضیات درس میداد. شاگرد «خصوصی» هم داشت. آدم زحمتکشی بود. بارها پیش من آمده بود که تانیمه شب روی درسها و مسأله ها کار کند تا فردا پیش بچه ها شرمند نشود. تقریباً تمام آنچه را که از «فن معلمی» ریاضی میدانست، از من یاد گرفته بود و به همین حساب، به من تاحدی به نظر معلم خودش نگاه میکرد. خانواده برجستگیتی داشت و در طول زندگی کوتاهش، بدبازی های زیادی آورده بود. آخرین بدبازی ها، مرضی شدن همسرش بود. گویا یکی از آن مرضی های زنانه که نمیشد بهر کسی گفت. دکتر و بیمارستان و عمل جراحی و بعد هم، خوابیدن توی خانه!

من می دانستم که بی پول است. مختصری هم از من گرفته بود، ولی خرج عمل و بیمارستان، که با این چیزها حل نمیشد. تازه بار خرج مادرپیر و چند خواهر و برادر کوچکتر و یک پسر خوشگل و شیرین دوساله هم - که مال خودش بود - سرچایشان بود. نزدیک یکسال هم بود که از شروع انقلاب می گذشت و دیگر از کلاس شیانه و شاگرد خصوصی هم خبری نبود. او هم که کار دیگری از دستش بر نمی آمد. تازه، آنها که چند مرده حلاج اند، این روزها نمی توانستند کاری دست و پا کنند، چه رسد به او که بی دست و پا هم بود.

وقتی که از زیله های آپارتمان کوچک محل زندگی او بالا میرفتم، خودم را آماده کرده بودم که، ولو به کمک دوستان هم شده، مشکل مالیش را تاحدی حل کنم.

مادرش، در را به رویم باز کرد. ۶۵ تا ۷۰ ساله مینمود، ولی قاعدتاً نباید بیش از ۴۵ تا ۵۰ سال داشته باشد. این را از روی سن و سال بچه هایش حدس می زدم. زنی قدیمی، مهربان و مهمان نواز است. برای بچه ها و تنها نوه اش، نقش یک مادر بزرگ را دارد، از آن مادر بزرگها، که کم کم باید تنها در کتاب های قصه بچه ها، پیدایشان کرد. از آن مادر بزرگهایی که مثلاً تکیه کلام ماکسیم گورکی است. هیچ وقت عصبانی نمی شود، هیچ چیز او را نمی رنجاند، به هیچ کس بدی نمی کند، همه سختی ها را برای خودش می خواهد، یک تنه همه بار کار های منزل را بدوش میکشد. تازه، قصه هم میگوید و با قصه هایش بندر امید میبازد.

سلام کردم و با تعارف گرم او، که نتوانم با محبت بی آلاچی من حوم مادرم مقایسه کنم، وارد اتاقی ۳/۵ در ۲/۵ شدم. این اتاق «مهمانخانه» بود.

ساعت نزدیکی های ۱۰ شب بود و ظاهراً بچه ها خوابیده بودند... آهان محمود آمد.

سلام محمود، چطور؟ حال خانم چطور؟
- پدرم در آمد، مخصوصاً از دست این ناکس!
- چی شده، درباره کی حرف می زنی؟
- گیر یک پاچه ورمالیده نزول خوار افتاده ام!
- جریان چیه؟

بدون اینکه جواب من را بدهد، از اتاق بیرون رفت و با یک دفترچه برگشت.

بیا ببین، من این پول را از کجا بیارم به او بدم؟
من خواستم عینکم را بزدم و ببینم در صفحه دفتر چه چی نوشته شده است، که او قبل از آن، دفتر را بست. دستش را به دماغ گنده ای که روی صورت استخوانیش بود، نزدیک کرد و گفت:
- مواظب باش، مادرم نفهمد

ولی من هنوز چیزی نفهمیده ام!
- همه اش از دست این اقلیت های مذهبی می کشیم. این یکی که من گرفتارش شده ام، گیر است. خوش به حالت که تو با آنها سروکار نداری. آدم های خیلی بدی هستند.

نئو کلو نیالیسم اقتصادی

بقیه از صفحه ۴

- 1- World Annual Report, 1974, P.82, 1975, P.60; BI (B1)Intin de l'information Commerciale Etrangère), 17.1.1976.
- 2- Ibidem
- 3- Ibid, 1974, P.95; 1974, P.98.
- 4- Ibid, 1974, PP. 84, 91, 1974, P.91.
- 5- World Bank Annual Report, 1974, P.82; 1975, P.90; Biki, 17.I. 1976.
- 6- Biki, 23. Ix. 1975.
- 7- Ibidem.
- 8- Finance and Developmeat, 1976, Vol. 13. NO.I, P.29.
- 9- Calcule d'apres International Flow of Long-Term Capital and Official Donation. 1951 - 1959, UN, 1961, pp. 2-3; Oecd. Development, 1968, Paris, 1968, PP. 225-227; Statistical Yearbcok, 1966, New York, P. 671; 1871, P. 905; Economic Survey of Asia and the Far East. 1972, Bangkok, P. 75; World Bank Annual Report. 1975, PP. 90, 97.
- 10- Calcule d'apres Economc Survey of Asia and the Far East. 1972, P. 76; Mirovaia Ekonomika

تو همه شان را می شناسی؟

- همین یکی کافیه، پوست از سرم کنده.

- ولی آخه...

می دانم دوباره می خواهی فلسفه بیافی و از همان حرف های قدیمی بر ایام بگوئی که آدمها را از روی مذهبشان نمی توان شناخت، باید دید از کدام طبقه اند...

- اگر کمی صبر کنی...

نه، صبر نمی کنم. نمی خواهم دوباره از همان حرف ها بشنوم. تو می خواهی با فرضیه ها و نظریه های خودت متو قانع کنی. ولی من در گرفتاری علمی دست و پا می زدم. یکبار تصمیم گرفتم به یکی از این کمیته ها بروم و به عنوان نزول خوار معرفی کنم، ولی دلم نپامد. از من مردم آزاری بر نمی آید...

- عزیز من...

نه، دوباره شروع نکن. فلسفات سرجای خودش، ولی با تلافی که من در آن گیر کرده ام، چیز دیگری است. تو خودت را ببین، هیچ وقت به این فکر افتادی که نزول خواری کنی؟ این نزول خوارها، همه اش در همین اقلیت های مذهبی هستند.

رفتم دهانم را باز کنم، که بلافاصله گفت:

می دانم. می خواهی بگوئی بین ما مسلمانان هم نزول خوار پیدا می شود. ولی آنها مسلمان نیستند، تظاهر به مسلمانی می کنند. من دیگر زیر بار این حرف که خلق و خو و شیوه زندگی هر کس به رفتار طبقاتی او مربوط است نمی روم. به خصوص که این چیزها اصلاً مشکل را حل نمی کند. از کشورهای دیگر و خیال آبادهای خودت هم برای من داستان نگو. من حالا در اینجا هستم و گرفتار همین مردم.

مادرش جای آورد. می خواست بنشیند، ولی محمود با اشاره چشم به او فهماند که بهتر است از آنجا برود. مادر فقط گفت:
- محمود جان، این روزها دوباره بگیر بگیر شروع شده، ترا بخدا به ما رحم کن. کاری کن که اقلاً ترا از ما نگیرند.
من گفتم:

- نه مادر، خاطر جمع باشد. ماساکر سیاسی نداریم. فقط کمی با هم حرف می زنیم.

- آخه پسر، همه آتشها از همین حرف زدن ها بلند می شود، زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد.

این راکه همراه بایک دنیا تسوقی والتماس بود، گفت و از اتاق خارج شد.

محمود خواست دوباره شروع کند که من پیشدستی کردم.
- محمود. یک دقیقه صبر کن من یک کلمه بگویم، بعد تو تا صبح حرف بزنی.

- خوب، بنال بینم!

من تا حال خیال می کردم که تو می دانی، ولی حال مثل اینکه باید در دوستیت با من هم تجدید نظر کنی. نظریه ای در مسائل اجتماعی پیدا کرده ای که طبعاً دامنگیر دوستی ما هم می شود.

- با تو چرا بد بشوم! من که ترا خوب می شناسم، اگر بخوام یک آدم پیدا کنم، سراغ ترا می گیرم، من از دست گیرها و کلمی ها عصبانی ام.

- خوب، پس باید از من هم عصبانی باشی!

چرا؟

- برای اینکه منم گیر و نسل اندر نسل زردشتی بوده ام.

دغدغه برتری ایدئولوژیکی

بقیه از صفحه ۱
میدهند.

یکن سازد. این شورا نیز در درون خود به گروه بندی ققیبان و نافقیبان روبروست چنانکه برای ققیبان در بسیاری موارد تعیین کننده است. شوراهای واحدهای ملی خود مختاری مردمان این منطقه را در امور فرهنگی، ملی، اداری با اختیارات مشخص اقتصادی و تشریفاتی دارد زیرا تصمیمات و آراء کارمندان و کارگران نیز اساسی در رهبری و هدایت امور و حل مسایل ندارد. تصمیمات شوراهای ده، شهر، شهرستان و استان در قلمرو خاص هر یک از آنها، واقعی برخوردار نیست و بنابراین بلااثر می ماند.

بعلت وجود این تضادها و آشفتگی ها در درون هر یک از نهادهای موصوف از یکسو و در رابطه متقابل آنها از سوی دیگر حاکمیت مردم در طرح قانون اساسی به هیچ انگاشته شده است. نهادهای حاکمیت در سیستم های مترقی با هم رابطه عضوی دارند و ضرورتاً باید مکمل یکدیگر باشند. از شوراهای ساده واحد های تولیدی تا مجلس شورا باید اراده مردم در قلمرو های ویژه خود نافذ، مؤثر و غیر قابل انتقال باشد. به هیچ عذر و بهانه ای نباید حاکمیت مردم را متزلزل ساخت. برداشت خیرگان نسبت به این نهادها تحت تاثیر دریافت فلسفی افلاطون قرار دارد. افلاطون معتقد بود که جامعه متشکل از گزیدگان و ناکزیدگان است. چنانکه سر مرکز تفکر، شکم کانون شهبوت و دستها و پاها نماینده کار و فعالیت است، هدایت و رهبری جامعه به کاست (طبقه بسته) گزیدگان اختصاص دارد. منبع الهامات فکری جامعه گزیدگان اند. توده ها فرمانبر و بی اندیشه اند. این برداشت به هیچ روی پاسخگوی ضرورت های کنونی جامعه بشری و نجله جامعه انقلابی ایران در عصر مبارزه جدی و پیگیر با امپریالیسم نیست. گمان نمی رود که تئوری پردازان امروزین اسلام مبارز و راستین که چون صدر اسلام منادی حقوق مستضعفان (زحمتکش) اند، به این باور تن دهند و نسبت به نیروی آفریننده توده مردم که سلامت مبارزه با مظاهر طاغوتی را تضمین میکند، بی اعتنا باشند. آفریدن نهادهایی که اراده توده مردم را به هیچ انگارد و یاریگر تامین رهبری و مدیریت آنها در شئون اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی نباشد بامضمون وعده های اسلام ضد امپریالیسم منافات دارد. تامین برتری ایده نئولوژیکی از راه بی باوری به نقش توده ها یا تضعیف حاکمیت واقعی آنها در نهادهای شناخته شده میسر نمی گردد. این راه خطرناک و تفرقه انگیز است و زمینه را برای سر بر آوردن دوباره

دیکتاتوری و رخنه امپریالیسم و بازگشت نظام جابرانه هموار می سازد.

انتقار واقعی تلاش برای تحقق حاکمیت مردم است و بدین منظور نهادهای مناسب خود را لازم دارد. بنابراین برای جلوگیری از عملیات ضد انقلابی نیروهای مرتجع و بازدارنده و برای محور نوع مستم و نابرابری های اقتصادی - اجتماعی و برانداختن نظام بهره کشی باید هر چه بیشتر و وسیعتر به ایجاد نهادهای پرداخت که اراده مردم در ابعاد مختلف و گسترده در آن متبلور گردد. خبرگان در تامین این حقوق اساسی مردم که حاکمیت واقعی شان را در همه شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی تضمین می کند، دچار تضاد های فاحش و آشکاری شده اند. در این که نظام جمهوری اسلامی بنابر ویژگی های انقلاب بزرگ ایران مشروعیت دارد، هیچ تردیدی نمی توان داشت. اما این ویژگی ها هیچ محملی برای ندیده گرفتن قانونمندی های تحولات اجتماعی در عصر مایجاد نمی کند. بعکس تلفیق منطقی و درست خاص و عام همه امکانات لازم ذهنی و عینی ملی و بین المللی را برای کامیابی انقلاب ایران در پهنه گیتی و نمودارزش های آن فراهم می آورد.

مجلس خبرگان به عذر تامین هر مونی ایدئولوژی اسلامی در شالوده ریزی ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور ما آن را رویاروی نهادهای دموکراتیک قرار میدهد و بدین سان عرصه تجلی اراده مردم را در این نهادها تنگ و حقیر می سازد.

تاریخ نشان داده است که دوام و استحکام ایدئولوژی ها ب میزان بازتاب اراده و منویات مردم در آنها بستگی دارد. اسلام راستین که با عده مبارزه پیگیر با مستبدان، امپریالیسم و صهیونیسم در عرصه مبارزات اجتماعی ما ظاهر شده و تامین حقوق واقعی اقتصادی - اجتماعی مستضعفان (زحمتکش) را بشارت می دهد، برای اجرای شایسته این وعده ها باید به مردم اعتماد کند آنان را به شرکت واقعی در تمشیت امور جامعه فرا بخواند و در کارها متکی به اراده توانا و بیگران آنان باشد. اما متأسفانه مجلس خبرگان به تصدیق همه دست اندر کاران اعم از ثوری پردازان متمهد اسلامی، دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی آزادیخواه و روشنفکران پیشرو از این هدف بسی دور افتاده است. حاکمیت مردم چنانکه باید و شاید در نهادهای اجتماعی یعنی در ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس شورا، شوراهای ده، شهر، شهرستان و استان، شوراهای واحدهای ملی، ادارات، کارخانجات و غیره و غیره تبلور نمی یابد. در تعیین اختیارات و صلاحیت اجرائی هر یک از این نهادها، بسبب ناچیز شمردن اراده و رای مردم یا ترس از تجلی آن در جهت های متفاوت، قید و شرط تا به حدی است که دایره عمل مردم را بسیار تنگ می کند.

خبرگان با قایل شدن حق «تو» برای شورای نگهبان تصمیمات مجلس شورا را می تواند کان لم

Jmejdouna Rodnyè Otnochènia, 1872, n'3, P. 750; World Bank Annual Report, 1974, P. 76, 1975, P.90.
11- Economic Survey of Asia and the Far East, 1972, P. 71.
12- Foreign Financial Resource for Development, UN, E/AC. 54/L. 82, 27.x. 1975, p. 39.
13- Ibidem.
14- Ibid, P. 23.
15- Ibid, P. 24.
16- idid, p. 37.
17- World Bank Annual Report, 1975, p. 90; A. Maddison, Economic Progress and Policy in Developing Countries, London, 1975, p. 237.
18- Foreign Financial Resources for Development, pp. 31, 32.
19- Multinational Corporations in World Development. ST/ECA 190, Newyork, 1975, pp, 138, 147.
20- Calculé d'après Les données de l'ouvrage cité, pp. 182-185.
21- P. 21.
22- Idid, pp. 71-72.
23- Calculé d'après world Bank Annual Report, 1975, p. 90.
24- La Pravda, 5. x. 1976.

درد واقعی است

بقیه از صفحه ۱

بمسائل حاد داخلی و خارجی، خیلی زود نارساییها، کمبودها و ناهماهنگیها را در اداره کشور برملا ساخت.

تعبیرهای متفاوتی هم که سخنگویان رسمی و غیررسمی قدرت از نظام اسلامی می دهند، و بی شک آگاهانه یا ناخودآگاه بازتاب منافع طبقاتی است. شاید بیش از تبلیغات دشمنان انقلاب بر آشوب فکری و تردید عملی توده ها دامن زد و زندگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور را در پی تکلیفی آزاردهنده و زیان بخشی فرو برد.

و چنین بود که از هر سو مشکلات بزرگی که همواره با دگرگونی های انقلابی ملازمه دارد ظاهر شد: غولپایی در برابر کوتوله ها...

مالکیت چیست و آیا حدودی دارد؟ سرمایه و ثروت آیا یکی است؟ سرمایه آیا همان «کنز» است که نهی شده، یا اساساً مفهوم تازه ای است با ویژگیهای تازه، در شرایط تازه؟ مالکیت بر وسائل تولید آیا برای سرمایه خصوصی رواست یا حدودی دارد؟ این حدود آیا ثابت است یا متغیر، و در چه جهت؟ استثمار، یا روشن تر گفته شود، بهره کشی سرمایه از کار آیا مجاز است، یا در مرحله کنونی باید تحت شرایطی تحمل شود تا به تدریج منحل گردد؟ سرمایه بانکی چه نقشی دارد، و آیا دولت اسلامی می تواند بانکدار باشد و بهره بانکی را به نام مصالح عمومی امت برای خود حلال بداند؟ زمین از آن کیست، مالک شهری یا دهقانی که روی آن کار می کند؟ آیا سیستم خرده مالکی باید حفظ شود یا باید بسوی بهره برداری تعاونی در واحدهای بزرگ رفت؟ از هم اکنون یا به تدریج، با تبلیغ و تقسیم صورانه؟ مشکل مسکن را نه تنها در شهرها بلکه در روستاها، چگونه باید حل کرد؟ آیا، با وجود حتی یک خانواده زانغ نشین، «مالکیت» می تواند مجوزی برای خالی ماندن خانه ها و آپارتمانها باشد؟ حاکمیت مردم چیست؟ آیا با ولایت فقیه در اصل تعارض ندارد؟ و این فقیه، که البته معصوم نیست و به گفته آقای حاج سید احمد خمینی، فرزند امام، اگر حتی یک دروغ بگوید از ولایت منزع است، چگونه امکان عمل خواهد داشت و تداوم حکومت چگونه صورت خواهد گرفت؟ جانشینی فقیه معزول چه مشکلاتی به بار خواهد آورد؟ آیا مردم شاهد مسابقه ای میان فقها برای احراز مقام ولایت خواهند بود؟ دست بندی هایی آیا صورت نخواهد گرفت؟ کار به رویارویی و جدایی صفات آیا نخواهد کشید؟ ملت و کشور از آن دچار پریثانی نخواهد شد؟ آزادیهای سیاسی و اجتماعی آیا ناشی از حاکمیت مردم و برابری افراد در جامعه است، یا عطیه ای است که «به قدر معلوم و متناسب» به گروه های درون و بیرون امت داده میشود؟ برابری زن و مرد چه معنی دارد؟ برابری در پیشگاه قانون و کفایت است، یا برابری در همه حقوق و وظایف؟ ملیت های درون مرزهای ایران چه حقوقی دارند؟ حاکمیت مردم را در چارچوب یک کشور واحد چگونه باید با حقوق ملیت ها هماهنگ کرد تا تعامیت ارضی و مرکزیت دولتی از آن لطمه نیند؟ شوراهای آیا افراد عملی حکومت مردم است یا شبکه نظارت افلاطونی بر تصمیمات و اقدامات دولت مرکزی؟ در این شوراها چه کسانی هستند، افراد ملت یا پیروان امت؟...

این همه و بسا مطالب دیگر تنها مسائل کنونی نیست که در فراغت اطاقها و در بحث مجالس مطرح شود، بلکه مستقیماً در توقف یا ادامه انقلاب، در شکل بندی و جهت گیری زندگی جامعه ایران پس از انقلاب، اثر دارد و پاسخ عاجل می خواهد. سردرگمی مصادر امر و طفره و تعلل شان تاکنون واکنش های شتابزده و دردناکی را در زمینه های مختلف کارگری، دهقانی، احزاب، مطبوعات، ملیت ها و غیره موجب گشته است. بداندیشان ملت و انقلاب ایران بهانه جویی می کنند. فتنه از هر سو سر برداشته است. خون در گوشه و کنار کشور روان است. ندهای هشدار دهنده حتی از درون اردوگاه قدرت به گوش می رسد. درد واقعی است و درمان می خواهد. گفتن این که مشکلات کنونی تنها بر اثر توطئه پردازی امپریالیسم و دشمنان انقلاب امت سهل گرفتن و شانه خالی کردن از بار مسئولیت است. واقعیت دردناک این است که جنبش معجزه آسای انقلاب سرامبری مردم ایران قدرت را از دست مشتی خائن سرسپرده به امپریالیسم گرفته به دست کسانی داده است که به اقرار مکرر خودشان - آمادگی قبول چنین مسئولیتی را نداشته اند و با این همه از سر لجاج و با تعصبی تنگ افق خواسته اند باری بدین سنگینی را به تنهایی بردوش بکشند. و می بینیم... افسوس!

انقلاب شکوهمند ایران اکنون در بن بست افتاده است و توده های میلیونی مردم در آن گیر کرده اند. جای برگشتن البته نیست. باید به پیش رفت و دیوار مشکلات را از سر راه برداشت. برای این کار باید از همه نیروهای انقلابی - بدون هیچ استثناء و در برابری کامل در رأی زنی و تصمیم گیری - ملت گرفت. و این یک شهادت روحی، یک دید روشن از واقعیت های زمانه می خواهد که امیدواریم تعصب مسلکی و مستی قدرت از ما سلب نکرده باشد. روز روز به هم پیوستن نیروهای ملت است.

بمناسبت سال بین المللی کودک کان:



دفاع از حقوق کودک کان

سال ۱۹۷۹ از جانب سازمان ملل متحد سال بین المللی کودک کان اعلام شده است. این اندیشه نجیبانه از آن جهت ابتکار شده که افکار عمومی جهان به مسأله بسیار مهم دنیای معاصر یعنی حمایت از زندگی و سلامت کودکان جلب شود و شرایطی برای آنها بوجود آورد که در پرتو آن بتوانند بطور هماهنگ رشد یابند. در حقیقت، سال بین المللی کودک کان به دفاع از حقوق شهروندان خردسال کشورهای سرمایه داری و در راه رشد اختصاص دارد که در آن میلیون ها کودک از نعمت دوران کودکی بی بهره اند و خطر مرگ و تباهی جسمانی، اخلاقی و فکری آنها را تهدید می کند.



کودکان آینده جهان اند. این یک شعار نیست، بلکه عین واقعیت است. جهان فردا بگو نه ای خواهد بود که کودکان امروز آن را خواهند ساخت. سازمان ملل متحد که هدف های بشر دوستانه ای را تعقیب می کند، خطاب به دولت ها اعلام داشته است که کودکان بر حسب شرایط مشخص ملی به حمایت نیاز دارند و آنها باید برنامه های مؤثری را برای بهبود شرایط زندگی کودکان به مرحله اجرا در آورند. نه تنها سازمان های دولتی، بلکه سازمان های اجتماعی، والدین، معلمان، پزشکان و همه آنها می توانند برای کمک به کودکان در راه رشد و تکامل خود کمک کنند. در این راستا، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۹ میلادی، روز بین المللی کودک کان را تعیین کرد. هدف از این روز، آشنایی مردم با حقوق کودکان و تلاش برای بهبود شرایط زندگی آنها است. در این راستا، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۹ میلادی، روز بین المللی کودک کان را تعیین کرد. هدف از این روز، آشنایی مردم با حقوق کودکان و تلاش برای بهبود شرایط زندگی آنها است.

سایر موسسات آموزشی بطور قابل ملاحظه گسترش می یابد و تعداد شاگردان در دهه های اخیر افزایش یافته است، همه کودکان موفق به کسب آموزش ابتدایی نمی شوند. تحصیل در **بنگلادش**، **بویان**، **هنگ کنگ**، **پاکستان**، **سنگاپور** و در کشورهای دیگر اجباری نیست حتی در جاهایی که آموزش متوسطه اجباری و رایگان است، همه اطفال در مدرسه نیستند.

تنها در آسیا قریب ۸۰ میلیون کودک ۶ تا ۱۱ ساله هنوز زیر پوشش سیستم تربیتی قرار ندارند. در برخی مناطق آسیا و آفریقا که از حیث اقتصادی بسیار عقب مانده اند، فقط ثلث کودکان سن آموزشگاهی وارد مدارس ابتدایی می شوند. در تعدادی از کشورهای که درصد کودکان مدرسه رو آنها بسیار بالاست، اکثریت کودکان امکان ندارند بیش از یک یا دو سال تحصیل کنند. از این رو، طبق داده های رسمی ۷۰ درصد کودکان سیاه پوست **جمهوری آفریقای جنوبی** پس از دو سال تحصیل مدرسه را ترک می گویند و تنها ۵ درصد وارد مدارس متوسطه می شوند.

عللی که باعث می شوند کودکان به مدرسه نروند، بی شمارند. یکی از این علتها وضع دشوار مادی خانواده است. در این کشورها کودکان بجای تحصیل و کسب دانش مجبورند در جستجوی کار باشند یا در مراکز و خانه به والدین شان کمک نمایند. در آمدهای بسیاری از خانواده ها بقدری پایین است که والدین نمی توانند هزینه دفتر و قلم و کتاب و لباس مدرسه کودکان شان را تأمین نمایند. علت دیگر دوری مدارس از محل سکونت است (۱۵ کیلومتر و در برخی مناطق حتی بیشتر). در **کره جنوبی** و در بسیاری از کشورهای تنها والدین مرهمی می توانند از عهده خرج تحصیل فرزندان شان بآیند.

البته آموزش تنها یکی از جهات تربیت نسل بالنده است. برای رشد هماهنگ ذهنی کودکان باید شبکه کتابخانه ها، انجمن ها و سایر مؤسسات تربیتی را توسعه داد.

اغلب کشورهای آسیا و آفریقا فاقد مؤسسات پیش از آموزشگاهی هستند. مثلاً تعداد شیرخوارگاهها و باغ کودکان در ترکیه مجموعاً بالغ بر ۱۶۰۰۰ است، در صورتی که بیش از ۷ میلیون کودک به آن نیاز دارند. البته در برخی کشورهای قانون مقرر داشته است که کارفرمایان چنین مؤسساتی بسازند اما این تصمیم تنها برای مؤسسات بزرگ صنعتی است. حتی در این مورد نیز شیرخوارگاهها و باغ کودکان ساخته نمی شوند و زنان ناگزیرند برای اجرای قانون دست به مبارزه بزنند.

گسترش تربیت یکی از مسایلی است که کشورهای آسیا و آفریقا با حل آن بسی فاصله دارند. هر چند شبکه مدارس و

۵۲ میلیون کودک کمتر از ۱۵ سال که در جهان سرمایه داری مشغول کارند، ۴۸ میلیون به کشورهای در راه رشد آسیا و آفریقا اختصاص دارند (۲۸ میلیون در آسیا و ۱۰ میلیون در آفریقا) در این کشورها نوجوانان ۱۰ تا ۱۴ ساله قریب ۳۰ درصد عده زحمتکشان را تشکیل می دهند. شروع کار عده ای از آنها از سن ۶ یا ۷ سالگی بوده است. دختران و پسران خردسال غالباً در مزارع، کشتزارهای چای، قهوه، کتان و نارگیل و در قناری ها و کارگاههای تنباکو کار می کنند. دختران کوچک به کارهای ظریفی که از دست نوجوانان ساخته نیست اشتغال دارند، از جانب صاحبان کارگاههای قالببافی بشدت استثمار می شوند. حتی در کشورهایی که قانون استفاده از نیروی کار کودکان را منع کرده است، کودکان اغلب در روز ۱۰ ساعت و بیشتر کار می کنند. در برخی شاخه های تولید و قلمرو خدمات، کارفرمایان ترجیح می دهند بجای نوجوانان از نیروی کار خردسالان استفاده کنند تا در مقایسه با زنان مزدکتری به آنان بدهند.

مبارزه در راه خوشبختی کودکان از مبارزه خفته های ستم دیده علیه نژادپرستی، آپارتاید و نژاد کشی جدایی ناپذیر است. همه می دانند که قربانیان آپارتاید در **جمهوری آفریقای جنوبی**، کشوری که نژادپرستان سفید آن را به اردوگاه متمرکز علیه اهالی بومی بدل کرده اند، نه تنها بزرگسالان بلکه کودکان نیز در محیط ترور و وحشت بسر می برند. عده زیادی از آنان در اثر گرسنگی، بیماری و گلوله ها از پستی در می آیند. مقامات اسرائیلی در حق اهالی سرزمین های اشغالی اعراب، منجمله کودکان دست به سیاست نژادکشی زده اند.



سعادت کودکان مسأله پیچیده ای را تشکیل می دهد. حل این مسأله در معیاش و وسیعاً به شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مربوط است. نخستین گام در جهت حل این مسأله تأمین آزادی و استقلال تام کشور و رهایی از هر نوع وابستگی به تقسیم کار بین المللی سرمایه داری است. کشورهایی که خود را از یوغ نفوذ امپریالیسم و انحصارات چپاولگر جهانی آزاد می سازند برای حل مشکلات اجتماعی منجمله حل اساسی مسأله کودکان باید از تجارب کشورهای پیشرو الهام گیرند.